بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله اجمعین ای عزیز من بدان و آگاه باش که
دنیا موضع راحت و محل فراغت نیست بلکه دنیا مزرعهٔ آخرتست و پر ظاهر است
که مزرعه جای اقامت و مقام استراحت نباشد و هر کس که از غافلی در مزرعهٔ
دنیا دست از زرع کشیده به لهو و لعب و عیش و طرب مشغول شود در وقت رفع محصول بی حاصل
و تهی دست بماند و بر اوقات عمر گذشته حسرتها خورد و پشیمانیها کند پس ای بینا [illegible] باید که
در فرصت دنیا که مزرعهٔ آخرتست چشمی باز و از خواب غفلت خود را بیدار نمائی و به لهو و لعب
و عیش و طرب مشغول نگردی و کمر سعی در میان جان بسته از معرفت دین تخمی بکاری و خود را
در سرای عقبی مفلس و تهی دست نگذاری تخم خیری بیاکن زمین دل باشخم دران رهبر خدا
تخم تو زان برآید بکن تخمهٔ خلاصی آبیاری آن که تا بر در خزان شیب و شباب
تو زند خورد و خوابم بربان در غفلتی روز و شب بربان در بادیهٔ طول امل حیرانم یا رب
ز خواب این راهم برهان ای عزیز بدانکه معرفت اصول دین برتر است از همه [illegible] و
عبادت و تهیه ما لابد است بلکه بی معرفت طاعت و عبادت بیفایده است چرا که معرفت پی عمارت
دین است و بر ظاهر است که تا پایه درست و محکم نگردد عمارت را فایده نخواهد بود چون رساله‌ای که در
بیان معرفت نوشته‌اند مغلق و دشوار فهم بود بنابراین محتاج الی الله [illegible] رساله‌ای ترتیب
داد و از عبارات ظاهره و دلایل واضحه تحقیق نموده تا فهم [illegible] معقول است مشتمل

حق تعالی همه مؤمنان را از فوایدش بهره‌مند توانند شد و آن را بتحفه عباسی
موسوم کردانید امید که آن شهنشاه جم‌جاه قدردان فخر سلاطین زمان باب
بیاری مطالعه‌اش پیوسته گلزار دین سرسبز و سیراب بوده باشد و چون بعد از
معرفت اصول دین نماز فریضه از همه طاعات و عبادتها افضل است
بنابراین رساله را بذکر صورت نماز بر وجهی که از امام مغرب و مشرق امام
جعفر صادق علیه السلام منقول است ختم نمود والله المستعان ای عزیز
هرگاه پرسند که اصول دین چند است بگو پنج است توحید عدل نبوت امامت
معاد اگر پرسند که توحید چیست بگو که توحید اعتقاد کردن است باینکه
زمین و آسمان و آنچه در زمین و آسمان است صنع پروردگاری است
که عالم و قادر و حی و سمیع و بصیر و مرید و کاره است و ازلی و ابدیست
یعنی همیشه بوده و همیشه خواهد بود و نیستی بر ذاتش روا نیست شریک
ندارد و او در ملک و دوام متفرد است و اگر پرسند که معنی علم پروردگار
چیست بگو که معنی این است که حق تعالی پیش از آنکه خلق کند جمیع چیزها میدانست و الحال
و کسبی دانش نبوده و هیچ چیز بر ذات مقدسش هرگز پوشیده و پنهان نبوده
و الحال همه چیز را چنانکه در حقیقت باشد میداند و اگر پرسند که معنی قادر چیست بگو

قادر کسی را میگویند که کردن و نکردن از وی صحیح باشد پس واجبست اعتقاد کردن
که پروردگار قادر است باین معنی که عاجز از کردن و نکردن چیزی نیست و اینکه
جماعتی گفته اند که اگر پروردگار دانسته که خیر است آنرا بجا می آورد و نمیتواند
که بجا نیاورد و اگر دانسته که شر است ترک آن میکند و نمیتواند که آنرا بجا آورد
این نسبت ضعیف و باطل است زیرا که عجز پروردگار لازم می آید و نسبت که
عاجز شایسته پروردگار نیست و قول باطل این جماعت بر خلاف کلام حق تعالی
و رسول خدا و ائمه هداست زیرا که حق تعالی در کلام مجید فرموده که ان الله علی کل
شیء قدیر یعنی بدرستی که الله تعالی بر همه چیز قادر است و این معنی در کلام حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام متواتر است پس باید اعتقاد نمود
که هر چه پروردگار دانسته که خیر و ثواب است البته آنرا بجا می آورد با اینکه
قادر است که آنرا بجا نیاورد و هر چه دانسته که شر و ناصواب است البته آنرا
ترک مینماید با اینکه قادر است که آنرا بجا آورد و اگر پرسند که معنی حی چیست
بگو که حی کسی را میگویند که علم و قدرت بر وی محال نباشد پس

بر وجه که الله تعالی عالم بود در بشه البته هیچ چیز نبود اگر پرسند که الله تعالی بچه
معنی سمیع و بصیر است بگو که الله تعالی سمیع و بصیر است بدین معنی که این دو نام
معرفتی کرده اند را بواسطه سمع و بصر مسموعات و مبصرات بهم میرسد بر
وی روا دار آن نفس معرفت مسموعات و مبصرات بی واسطه سمع و بصر میدارد
و اگر پرسند که معنی اراده و کراهت خالق چیست و میان اراده و کراهت
خالق و مخلوق چه فرق است بگو که مخلوق هرگاه که علم بمصلحت و منفعت فعلی
بهم رساند او را میلی و رغبتی بدان فعل بهم میرسد و برای حصول
میل و رغبت قصد کردن آن فعل مینماید و آن میل و رغبت او را
مشیت میخوانند و قصد کردن فعل را اراده مینامند و چون علم بمفسده
و ضرر چیزی بهم رساند از آن چیز نفرت مینماید و قصد ترک آن میکند و آن
نفرت و قصد ترک را کراهت میخوانند این معنی مشیت و اراده
و کراهت مخلوق است و اما مشیت و اراده و کراهت پروردگار نه اینچنین
بلکه پروردگار هرگاه که علم بمصلحتش دارد آن را میکند بی آنکه او را

میلی

میلی و رغبتی بهم رسد و بی آنکه قصد آن فعل کند هرگاه که
علم بنفعش دارد آنرا ترک مینماید بی آنکه او را نفرتی بهم
رسد زیرا که میل و رغبت و نفرت از لوازم محتاجان و با
نقصان است و چون ممکن نیست که این معانی عارض ذات
واجب شود بنا بر این متکلمین شیعه گفته اند که اراده خالق
عین علم بمقصود است و امّا آنچه از بعضی از احادیث اهل بیت
علیهم السلام مستفاد میشود اینست که اراده اش در افعال بندگان
عین امر بطاعات و کراهتش عین نهی از معصیت است اگر پرسند
که دلیل بر وجود خالق حی عالم قادر سمیع بصیر مرید کاره چیست
بگو که دلیل بر این حکمتها در نظم و نسق زمین و آسمانهاست یقین
که هر که چشمی داشته باشد و نظم و نسق و حکمتهای زمین و آسمان را مشاهده
نماید او را علم الیقین بوجود مدبّر پروردگار عالم قادر سمیع بصیر مرید کاره
بهم میرسد و چگونه از مشاهده این آثار علم بوجود پروردگار

دانای توانای حی سمیع و بصیر مدبر کار و حاصل نشود با آنکه اگر خانه را
ببینیم که دیوار و سقفش درست ترتیب یافته و در و پنجره
در موضعی که می‌باید ساخته گذاشته‌اند را علم به جزم هم میرسد که
آن را استادی حی و دانا و صاحب قدرت و اراده
و کراهت ساخته و خود بخود وجود نیافته مثلا اگر صورتی را
بر دیواری ببینیم که درست کشیده شده و جمیع اعضاء جسم
و گوش و چشم و دست و پا چنانکه می‌باید در آن ترتیب یافته‌اند را
علم یقین هم میرسد که او را مصوری کشیده که دانا و صاحب
قدرت و اراده و کراهت بوده و خود بخود در جدار هم نرسیده
پس هرگاه که صورت بیجان دیوار و بی نطق و بیجان
و بی‌شعور بی مصور دانای قادر حی مدبر کار ره نتواند بود
پس چون روا میشود که این زمین و آسمان و انواع جانداران

دانا

وانسان معنی شناس سخن دان و انواع جانوران و اقسام کشتها و
زرعها و میوه‌ها و گلهای تدبیر پرورده کردگار دانای توانای عالم قادر حی
سمیع بصیر بوده باشد ای طالب معرفت چرا حیرانی بیهوده
اشارات عشق میخوانی رو سوی گلستان و بدیده هوش جزو
هر دوم بشنو از لب گل برهانی در معرفت خدا چرا کج بینی در
گلشن نگر گل چرا کم بینی بر دفتر گل اگر سراپا گردی در هر ورقش
هزار برهان بینی ای طالب معرفت بگذار از اندر بر دفتر گل
دمی ببند از نظر فی بنوز نزاکه گلشن صحبت چشمی بگشا دمی
بر خویش نگر و بدانکه این دلیل که مذکور شد بغایت واضح است
و انبیا و ائمه علیهم السلام به این دلیل امت را هدایت میکرده اند و تعلیم
خداشناسی مینموده اند و حکایتی نقل شده که مضمونش اینست که جمعی
از زنادقان در پیش حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام حاضر
بودند آنحضرت پرسیدند که میتواند بود که کشتی پر بار در میان دریا بی
کشتیبان درست برود زنادقان همه گفتند که این محالست نمیتواند
بود که کشتی در دریا بی کشتیبان درست برود پس امام فرمودند که
سبحان الله هرگاه که کشتی بی کشتیبان در دریا درست نتواند رفت
پس

چون در عقل رواست که گردش آسمان و ستارگان و نظام فلک
و نظام خاک بی مدبر و حافظ بوده باشد زندیقان چون از ان حضرت
شنیدند گفتند که راستست و فی الحال مسلمان شدند و بدانکه پروردگار
در آیات بسیار ذکر این دلیل نموده و از ان جمله در سوره بقره فرموده
که إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ
السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ
دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ
الْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ و حاصل معنیش اینست که هرآینه
که در خلق آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز و کشتیها که در دریا
روان میشود و آبی که الله تعالی آنرا از آسمان میفرستد و زمین
مرده را بدان زنده میسازد و انواع حیوانات که آنها را در زمین
پراکنده ساخته و تغییر بادها و ابری که مسخر است در میان آسمان و زمین
دلیلها و نشانهاست از برای قومی که چیزی میفهمند یعنی جماعتی که عقل
و فهمی دارند هر یک ازین آثار از برای ایشان دلیلست بر وجود پروردگار
دانای توانای سمیع بصیر هر یک را و در این رساله بعضی از حکمتهای

آسمان و زمین

آسمان و زمین

هوا اختلاف شب و روز و باقی آثار که حضرت پروردگار در این
آیه بدان اشاره فرموده ذکر یعنی هم که تا سبب ازدیاد بصیرت
در طریق معرفت گردد والله المستعان و شمه در حکمتهای
آسمانها انکه پروردگار طناب در بسیان آنرا خیمه دار نصب
نموده با نواع ستارگان مزین ساخته همه را گردش در آورده
و بحکمت کامله انرا کبود رنگ آفریده تا بینندگان چشم خیره نشود
و ستارگان را بر شکلهای مختلف خلق نموده و آفتاب را نهایت ترقی داده
و روشنی بخشیده و از سیر آفتاب در دوازده برج چهار فصل
ترتیب داده سیر آفتاب در برج حمل و ثور و جوزا بهار است و در
برج سرطان و اسد و سنبله تابستان است و در برج میزان و عقرب
و قوس پاییز است و در برج جدی و دلو و حوت زمستان است اگر
پرسند که فایده این چهار فصل چیست بگو که فایده هر یک ازین چهار فصل
بسیار است و شمه از فایدهای چهار فصل انکه در فصل زمستان که سرد
تر است مادهٔ وجود زرعها و گیاهها و کشتها و میوها در باطن زمین و درختها
با آب برف و باران و حرارتیکه در باطن زمین و درختان از سردی
هوا بهم میرسد ترتیب مییابد چنانچه نطفه در شکم مادر بگونه چنین ترتیب

رسانیده و در فصل بهار که گرم‌تر است و موسم اعتدال هواست زمین
و درختان وضع حمل نموده و انواع زرعها و گیاهها و گلها و میوه‌ها بهم میرسد
و غرمان بر در روی زمین ابر و باد و دیگر خورشید اطفال نبات را از غیب
نموده به کمال رسند و فایده زرعها و میوه‌ها و گلها و گیاهها از برای عالمیان
بسیار است و آن آنکه بعضی از فایده‌ها را ذکر خواهیم نمود و فایده تابستان
آنکه بحرارت تابستانی میوه‌های سخت پخته شود و غله‌ها مثل گندم و جو و غیر
آن بکمال رسند و خشک شود و فایده دیگر آنکه رطوبتها که در بهار و زمستان
در بدن حیوان و انسان جمع شده بحرارت تابستانی به تحلیل رود و رطوبتها
باعث مرضها و علتها نشود و فایده پاییز آنکه هوا اندک اندک دران
خشک شود و نگذارد که دوران بسیاری حرارت میوه‌ها ضایع سازد
و فایده دیگر آنکه اگر پاییز نباشد و زمستان متصل به تابستان باشد میوه‌ها
ناجنبانده و تختها در صحرا ضایع شوند و چون انسان و حیوان از حرارت تابستان
داخل زمستان شوند مرضها و دردهای عظیم بهم رسانند مانند کسی که از گرمابه
بیرون بوضع سردی رود و دیگر از حکمتهای گردش آفتاب و ماه در دوازده
دوازده برج آنست که ماه و سال بهم رسد تا مردمان مقدار زمانهای
گذشته را بدانند و حساب عمر خویش و معاملات خلق را نگاه دارند و از

حکمتهای سپهر

بکمنهای سپهر آفتاب آنکه هر روز او را مشرقی و مغربی دیگر است
و از این جهت شب و روز زیاده و کم میشود چه از آنکه در آخر قوس روز نه
ساعت است و شب پانزده ساعت از اول جدی که اول زمستان است
هر روز بلندتر میبرد روز می‌افزاید تا آنکه در آخر حوت شب و روز برابر
شوند و باز در اول حمل روز زیاد میشود و شب نه ساعت میشود
تا آنکه در آخر جوزا که آخر بهار است روز پانزده ساعت میشود و شب
نه ساعت و در اول سرطان روز شروع در نقصان میکند و تا آنکه
در آخر سنبله که آخر تابستان است شب و روز برابر میشوند برودگار
بحکمت کامله شب و روز را زیاد از پانزده ساعت و کم از نه ساعت
نگردانیده تا آنکه زیادتی گرما و سرما باعث فساد مزاج انسان و حیوان
و نبات نشود و حکمتهای بی‌نهایت آسمان تا آنکه بعضی از کواکب سیر از جانب
مشرق طی میکنند و از برج به برج فلک از جانب مغرب میروند
پس این ستاره‌ها را دو حرکت است یکی از جانب مشرق و یکی از جانب مغرب
مانند موری که در سنگ آسیا به جانب چپ رود و سنگ آسیا به جانب راست
حرکت کند و او را بی‌شک سنگ برد و بسبب حرکت رکون از مرکز خود
حرکت نمی‌نماید اگر پرسند که چه آنکه بسبب حرکت رکون نبشند و از مرکز

خود علی نمی بینند چیست گفتند اگر همه ستارگان حرکت بنمودندی از مرکز خود

نمی جنبیدند منازل و بروج کواکب از یکدیگر متمیز نشدندی اگر پرسند که

چون است که بعضی ستارگان همیشه بینند و در شب نمودارند مثل جدی و فرقدین

و بنات النعش گفتند که این ستارگان دلیلند از برای مسافران و راه روان و دلیلان

سمت قبله اگر پرسند که چرا بعضی از کواکب همه سال نمودار نشوند بلکه

بعضی از سال نمودارند و در بعضی از سال نه بینند مثل ثریا و جوزا و شعرا و سهیل

گفتند که طلوع و غروب این ستارگان علامت چیزهاست چون گردش سال

و اگر پرسند علامت نشانه خواهند بود از تغییر و تحولهای آسمانها و اختلاف

حرکت است و آنرا اهل ریاضی دانسته اند که فلک قمر در یک دور تمام

میکند و فلک آفتاب در یک سال و فلک مشتری در دوازده سال و فلک زحل

در سی سال و فلک هشتم در سی و شش هزار سال و فلک الافلاک ز همه سریعتر

و بیشتر است در شبانروزی یک دور تمام میکند و در اخبار آمده که روزی

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید که هیچ شده جبرئیل گفت

که زائل حضرت رسول ص فرمود که چون گفتی نه و بعد از آن گفتی آری

جبرئیل گفت زمان زان وقت که گفتم نه تا گفتن از آن که گفتم آری آفتاب پانصد سال

راه حرکت کرده وقت نماز جنبیدن شده و دلیل بر سرعت فلک چنین است

آفتاب که صد

که آفتاب که به وقت نصف شب بالای زمین است و در وقت طلوع چون گوشه
اش نمودار شود و همان وقت نقطهٔ گوشه دیگر نمودار شود و این دلیل روشنی است
بر کمال سرعت آفتاب پس هر که بچشم دل به عجایب و غرایب و نظم و نسق
آسمانها نگرد علم یقین بوجود دیگر روزگار که این همه میرساند زیرا که این نظم و نسق
محال عقلیست که از خود سر زند و شمهٔ از حکمتهای زمین آنکه هموار و کنار دارد
نرمی آنرا مثال آب نساخته تا آنکه قرار بر روی آن ممکن باشد و مثل سنگ صلب
نگردانیده تا آنکه زراعت و عمارت در آن میسر گردد و سفر و حرکت دشوار
نباشد و در زمستان بسبب سرد نشود و در تابستان بسیار گرم نگردد
و روی زمین را همین ساخته جانب شمال را بلندتر از جنوب گردانیده
تا آنکه نهرها و جویها و کاریزها از جانب شمال بجانب جنوب روان شوند
و نه بهم که یک جانبش بلندتر از جانب دیگر میشد تا آنکه آب باران در یک جا
جمع گردد و از زور داشتها فرو برد فتبارک الله احسن الخالقین اگر
پرسند که فایده کوهها که بر روی کار در زمین آفریده است چیست
گوییم که از جمله فایده ها آنکه در قالبش برفها پیدا شود و اندک اندک آب شود
و بر روی زمین روان گردد و دفع رنج و تشنگی نهرهای آن و خوش نشینها پیدا گردد
و در نهرهای آن مردمان قرار گیرند و از شر دشمنان ایمن گردند و بنشینند

آن مرجان جمادی است که نمو کند و از انواع معدن هم بر سه منقسم
و مشک و زرنیخ و طلای و مس و سرب و طلا و نقره و زبرجد و یاقوت
و زمرد و الماس و موسیقی و زیبق و سنگ آهن ربا و کبریت و آهن و نقد
و غیر اینها از انواع معدن و هر کدام از اینها از برای عالمیان فایده‌های
عظیم دارند که بر اهل بصیرت پوشیده نیست اگر گویند که سنگ آهن
ربا چه فایده دارد و اگر نباشد نقصانش چیست گو که از جمله فایده‌ها
دلیل است بر قدرت حضرت پروردگار زیرا که لطافت عجیب است
که سنگی بی‌شعور و بی‌دست و پا آهن را بخود کشد و از جای بردارد
و دیگر آنکه بدان قطب نما سازند و در سفر بر و بحر آنرا راه‌نمای خود گردانند
و اگر چنانچه قطب نما نباشد کسی سفر دریا نمیتواند کرد و عجب حکمتیست که
چون سوزن را با آهن آب دهند پیوسته روی به قطب جنوب میکند
و از جمله فایده‌های قطب نما آنست که قبله را بدان معلوم میتوان نمود و دیگر
از جمله فایده‌های آهن ربا آنکه چون سوزن یا پیکانی در بدن کسی نشسته باشد
آنرا بیرون میکند و گفته‌اند که زنان آبستن چون آنرا در دست گیرند
زاییدن بر وی آسان شود و اگر گویند که زیبق را چه فایده است گو
که فوایدش بسیار است و از جمله فوایدش آنکه بدان مس را منقلب میسازند

و نشست آینه

این آیه را

بدین ترتیب میدهند که از زمین برویند و در پیچ و تاب شدند صورت نخواهد

شود و از آن جهتها ترتیب میدهند و بدان سر فصلها را نتایج می‌نمایند تا

که الله احسن الخالقین نیست هر حکمتهای زمین را و آنچه در وی است متناهی

نه به علم یعنی موجود پروردگار دانا و توانا بهم میرسانند و بوجوه او را

شکی نیست و نه از حکمتهای اختلاف شب و روز که در روشنی روز انسان

و دیگر حیوانات از مسکنهای خود بطلب معاش بیرون روند و ضروریات خود را تحصیل

نمایند و در شب که هنگام خواب و استراحت به مسکنهای خود در آمده

استراحت کنند تا ماندگی برانگیخته شود و غذا هضم شود و در بدن افزوده گردد

و اگر همیشه روز میبود و اهل حرص فقط از طلب نیاسودندی که بدن ایشان از کار

می‌افتاد و اگر پیوسته روز میبود انسان و حیوان از بسیاری گرما زنده نتوانستندی

بود و درخت و گیاه و انواع میوه‌ها و زرعها حاصل نمیشد و پروردگار رحمت خود

در شب که وقت استراحت کی مشغول آفتاب چراغها است که آن را روشن میسازد

که عالم بسیار تاریک نشود و اگر کسی خواهد که در شب از مکانی بجایی رود آن را روشن گرداند از نعمت

نمایند و پروردگار از رحمت خویش گاهی چراغ ماه را که نورش از آفتاب کمتر است و از

ستاره‌ها بیشتر است روشن میسازد که تا مردمان در شب از روی ذوق

نعمتهای ضرور بنمایند و در بعضی از کارها که در تاریکی شب بر زمین آسمان سبب

مثل زمین شده گردان و غلطان بوی آن و ... و پیوسته ماه را بر نور زمین زرد
کرده مردمان که در شب بیدار گشته و خواب استراحت که نیز در بدن است
ترک نمایند و از فایده‌های شب که بعد از استراحت در نیمهٔ آخر شب با
جمعیت خاطر به عبادت پروردگار مشغول شوند و به تحصیل فکر مرتب گردند
و ازاله از شغلهای دنیا بهم رسیده برداینده و دیگر از فایده‌های شب آنکه از
دیدن مردمان به فکر زیستن قبر افتند و از برای آن ظلمت پر وحشت فکر چراغ نمایند
و دیگر از فایده‌های شب آنکه چون مردمان بخواب روند و بیدار شوند به فکر مرگ و حشر
و نشر افتند چرا که خواب به منزلهٔ مرگ است و بیدار شدن به منزلهٔ زنده گردیدن و چنانچه
در روز قیامت هر که در جهان بیننده‌تر است و جدا از دیگر است در حشر زنده
میشود و همچنین در شب هر که جدا از دیگر است بیشتر بیدار میشود و دیگر از فایده‌ها
ی شب که مردمان را ... باشد که احتیاج به کارهای پنهانی داشته باشند که در
روز میسر نشده مثل گریختن از دشمنان و پنهان شدن مالها از ترس دزدان
و غیر آن در تاریکی شب به جای آورند پس هر که را اندک شعلی و ذهنی بوده
باشد در حکمتهای اختلاف شب و روز فکر نماید در وجود پروردگار دانای توانا
او را شکی نماند و یکی از حکمتهای عجیب آفتاب آنکه بر روی دریا روان میشود دا
یم از شمال به جنوب و از جنوب به شمال می‌برد تا هر دو را از حکمت کامله خود آب

کشتی را

کشتی را که از چوب و آهن و غیر آن ساخته‌اند و بنابر تعلیم کشتی ساختن به
بانی نموده و در باد و ... آفریده و در او امر نموده که کشتی را بر روی آب روان گردانید
و راهبای دور و دراز ... کشتی می نماید ... شمال را بجنوب برند و
جنوب را بشمال ... گردانیده ... نموده و ... جنوب
و از شمال در جنوب ... منفعت ... تجری فی البحر بما ینفع
و آنچه در دریاست چه فایده است که خواهش بسیار است از آنکه
در دریا و آنچه در دریاست از انواع حیوانات دلیلست بر قدرت الله ...
و فایده دیگر آنکه دریا معدن مروارید و مرجان و عنبر است و فایده این ...
... است و فایده دیگر آنکه ... در ختمان ...
بر منفعت مثل ... و غیر آن هم میرسد ... که بر روی آب ...
آفریده ... که از شور ... منفعت بهم میرساند ... مرشما
عظیم منفعت تبارک ... پس هرکه در ... کشتی ...
اندیشه نماید ... سبحانه تعالی ...
و شما را ... فضل شما ... آب ... منفعت ... میان از
آسمان نازل میسازد و زمین مرده را بدان زنده میگرداند که چون آب ...
انسان و حیوان ... منفعت آدمی از خوردن و آشامیدن ...

و خود عقل کمال صنع چه بری دارد بنابرین پروردگار برحمت خود آنرا فراوان
ساخته تا آنکه همه کس و همه جانوران بهره مند توانند شد و از حکمتهای عجیب دیگر
آنها آنکه همه یکرنگ و یک طعم و یک خاصیت دارند چون درختان از آن آب خورند
و سیراب شوند به انواع گلها و میوهها رنگ رنگ گردند و هر کدام را طعمی و بویی و رنگی و
منفعتی دیگر بوده باشد تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از حکمتهای آب خود انواع
درختانست و شمه از حکمتهای عجایب درختان آنکه چنانکه خیمه را الطنب نگه دارند
پروردگار درخت را به طناب ریشها نصب میکند که اگر چنانچه ریشه درخت
محکم نشده نشود درخت در زمین بند نخواهد شد و به اندک هوایی فرو
افتد و از عجایب حکمتهای درختان برگست که پروردگار در آن رگهای بسیار
آفریده بعضی بزرگ و بعضی کوچک مانند بدن انسان که غذا بهمه جای آن
میرسد اگر پرسند که فایده برگ چیست و پروردگار آنرا از بهر چه آفریده گوییم که
فایده برگ که میوه را بپوشاند و نگذارد که آفتاب آنرا بسوزاند و سرما آنرا
ضایع سازد و باد آنرا بیخ مرده کند و پروردگار به حکمت کامله برگ را چنان
گردانید که میوهها را چنان بپوشاند که تا گاهی هوا بدان برسد و متعفن نگردد و گاه
آفتاب بران بتابد تا نم و پخته شود فتبارک الله احسن الخالقین و چون درخت
محکم به بنیاد است و همی خواهد که غذا را بستاند و آب از ریشه آب بلعات نکند

معمله ...

چنانکه بچه چون در شکم مادر از راه ناف خون حیض را جذب می‌نماید و از
حکمتهای درختان آنکه از بیخ درختان در تنهای کوچک تازه نهال میروید که
اطفال آنها در تحویل میشود که درختان بزرگ را اگر آفتی رسید یا از پیری
منطفی بریده شود درختان کوچک باشند نسل درختان منقطع نشود و دیگر
از حکمتهای درختان آنکه انواع میوه‌ها در روز میگردند که هر کدام رنگی و بوئی
و طعمی و نفعی دیگر است و پرده در کار حکمت که در اطراف پوست دانه در میوه آفریده
که میوه را نگاه دارد و نگذارد که ضایع شود و فایده دیگر آنکه چون در زمین دفن
شود سبز شود و درخت گردد و فایده دیگر آنکه از مغزش روغن میگیرند و در
برخی دیگر منافع بسیار برند و دیگر از حکمتهای درختان آنکه بر زمین دو میوه‌های تر
مثل خربزه و هندوانه بزرگ آفریده نه تا افتادن شکسته و ضایع شود
و بزرگی نشکند و اگر بر سر کسی افتد نکشد و از بهر آن نشاند و از روی حکمت
شکوفه دو خربزه و هندوانه را به نرمی آفریده که بر روی زمین پهن شود
تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از جمله درختان پر منفعت خرماست و پرده
دیگر هسته‌های او را مانند قوت آفریده و در جسمی لطیف ملایم مثل ... که
شده و چنانچه قوت را در اندرون نشانند و چون در ... جنبد ... پرده که
از روی حکمت مانند رشته آفریده که به سر آن متصل است به ته دانه

و دیگر آنکه متصل است به بار در دانه‌زاد رشته غذا به دانه‌های انار صبر به و چون
دانه در کمال لطافت بود پروردگار پرده در کمال لطافت آفریده و از بهر حفظ
بر آن دانه‌ها پیچیده و چون دانه‌ها از نهایت لطافت تاب گرما و سرما ندارند پرده دیگر
پوستی محکم بر گرد آن کشید و چون شکل مدور از همه شکل‌ها فراختر است و از آ
فت دورتر است بنا برین پروردگار آنرا مدور آفریده و هر یک از دانه‌ها بحکم
و پوست آنرا نیز منفعتی داده تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از عجایب در
خلقت نخل است که بنا بر آن در حقیقت که پروردگار آنرا در دنیا آفریده که آدم
علیه السلام بدان پیشی کرده و نخل را شباهتی تام به آدمی هست چرا که مانند آدمی چون
سرش ببرند و خشک شود باطل میگردد و چنانچه آدمی نر و ماده میباشد همچنین نخل
نیز نر و ماده میباشد و چنانچه زاییدن در آدمی مخصوص ماده است همچنین
میوه دادن در نخل مخصوص به ماده است و همچنانکه زن تا منی مرد در رحمش
قرار نگیرد فرزند از وی حاصل نمیشود همچنین نخل ماده بار نمیدهد تا آنکه از درخت
نر چیزی بعد از شکفتن منی در پیک و بو نگیرند و در ماده موضع نکرده نمیزند
و چون است ... فایده بسیار است ثمره اش میخورند و سرکه میکنند
و دوشاب میکنند و از چوبش در و پنجره ترتیب میدهند و بدان خانه را میپوشند
و کشتی میسازند و از برگ و شاخ او حصیر میسازند و سفره و طبق و بادزن
حبل میسازند

نخل را طیبه زنند و جز آنرا خبیثه مینامند و گیاهی جمعه اشش بهم رسانند و نیز از آن

بهم میرسد مانند پشم و از آن ریسمان می زنند از برای آب از چاه کشیدن

و غیر آن و از حکمتهای خرما آنکه چون خود طبیعتش گرمست و طبیعت اهل

گرمسیر سرد است بنابرین پروردگار آنرا مخصوص بلاد گرمسیر ساخته تبارک

الله احسن الخالقین و دیگر از حکمتهای وجود آب آنکه انواع گل و لاله و گیاه

ی پر فیض و بار گیاه مستطابهای مختلف در کوه و دشت و بیابان می رویانند

و روی زمین را سبز و خرم گرداند از برای سبب ثنا بدین همه گل و گیاه و لاله

که از روی زمین سر میزند جهت خوراک از فایده آنکه منفعت این گیاهها که بیان کنند

در آب بی رنگ و کیفیت روشن و انواع بر کیفیت کیفیتها و لذت خود

پروردگار جل جلاله و دیگر از فایده آنکه چون مرکبات آنرا امتحان بیند

اینها زاده نوع جستجو و نشر شکی ننهند و دیگر از فایده آنکه بعضی از آنها

حیوانات قوت خود سازند و بعضی را مردمان تجربه آشنا کنند و بعضی مرد جانها کیا

مان مرضی و علتهای خود را بدان پاک نمایند و دیگر آنکه بعضی جاذب و بست

و بعضی حابس و بعضی مسهل است و بعضی قابض و بعضی دشفو [illegible]

و بعضی بدفز است و هر کدام از اینها خوشی از کیفیتها و دراویها و علاج [illegible]

تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از فایدهای وجود آب حصول انواع گلها

و زرعهاست و شمه از حکمتهای زرع آنکه چون یکدانه را در خاک کنند
صد دانه یا بیشتر بهم میرسد و ممکن بود که از یکدانه بیشتر از یکدانه بعمل
بهم میرسد پس پروردگار برحمت بی نهایت خود یکدانه را چندین دانه میگرداند
تا آنکه بعضی را قوت خود ساخته و بعضی را به فقرا ان بی کشت زرع دهند
و بعضی را از برای تخم نگاه داری نمایند و از زمان آدم تا این زمان پروردگار
برحمت خود کلی غله را مرتبه نرسانید که از برای تخم چیزی باقی نماند و از
حکمتهای پروردگار آنکه از برای بعضی از دانه ها غلافها آفریده که تا از آفتها
محفوظ باشند مثل باقلا و عدس و غیر آن چنانچه در رحم مادر از برای طفل
مشیمه آفریده که آفتی به طفل نرسد و از برای گندم و جو پوستی آفریده
که احتیاج به غلاف ندارند و سرهای جو و گندم را مانند سنان نیزه آفریده که
تا مرغان آنرا بسبب ضعف نتوانند خورد و اگر گویند که ما می بینیم که مرغان از زرا
عتها بیع میبرند بگو که مرغان زیانی در زراعتها پیدا شد مطلب از این
حکمتها آنست که ایشان زیاده از نصیب خود نخورند تبارک الله
احسن الخالقین پس هر که فکر در حکمتهای خلقت آب و آنچه از آب میشود از درخت
و گیاه از کشت زرع نماید او را علم جزم بوجود پروردگار حکیم مدبر
حکیم خود بهم میرسد و شمه از حکمتهای عجیب خلق حیوانات آنکه چون

حیوانات مفضل

و لغش رد حسن

حیوانات عقل و تدبیری ندارند که متوجه زراعت و صنعتها توانند شد و
کسب توانند نمود و بنابرین پروردگار ایشان را کف و انگشتان نداده
و چون قادر بر جامه دوختن نمیشدند ایشان را پوششی داده که هرگز کهنه
نشود و بعضی را پشم داده و بعضی را مو پوشانیده و بعضی را کسوت پر
عنایت فرموده و ایشان را کفشها پوشانیده که کهنگی ندارند و برای
حکمتهای کامله آنکه چون حیوانات را انگشتان نیست که بآن توانند خوردن
و آشامیدن بنابرین پروردگار رویهای ایشان را دراز گردانیده دهنه
و دندانهای ایشان را بهمین رو کشاده و فراخ گردانیده و گردنها بلند
گردانیده که بآسانی توانند آشامیدن و چون قابل گردن نیست بنابرین پروردگار
در آخر طعام داده تدارک نه حسن تخمین و پروردگار حیوانات را دو قسم آفریده
و بعضی گوشت خوارند و بعضی علف خوار و هر کدام را اسباب و آلات مناسب
داده مرغان گوشت خوار را منقارها و چنگالها داده که بدان صید نمایند و گو
شت خوردن و غیر مرغان را دندانهای تیز و دندانهای فراخ و چنگهای مناسب
سینه گوشت خوردن داده و حیوانات علف خوار بعضی از برای آن
آفریده که مردمان از گوشت و شیر و پشمش و روغنش منتفع شوند و از
مو و پشم جامه بیافند و صحرانشینان از بهر خود خیمها بر زنند و بعضی

از بهر سواری و بار کشیدن و زمین شیار کردن آفریده و بر دو کار ایشان را به حکمت
کامله چهار دست و پا داده اند گرسنی که تا بر ایشان سواری خواهند نمود بار نه
نهند زیرا که اگر چنین نبود قابلیت سواری و بار کشیدن نمیداشتند و از حکمتها
ی کامله آنکه پشتهای ایشان را هموار و الیده آفریده که زین و پالان بر آن جاگیر
تواند نمود و به آسانی توان سوار شد و از حکمت کامله حیوانات را دم داده
و در آن فایدهاست و از جمله فایدها آنکه پشه و مگس و غیر آن از خود برانند و بروند
و فرجش را بپوشد و در محنت بار کشیدن از برای تسلی خاطر خود آن را کج نهند
و در گلی که فرو رود آن را بگیرند و به آسانی از گل بیرون آرند و از زین و پالان
را بر آن محکم می‌بندند که اگر دم نبودی زین و پالان بر آن محکم نگردد تبارک الله احسن
الخالقین و دیگر پروردگار برحمت بیغایت خود چهارپایان را بکمال قوت
و قدرت مسخر انسان ساخته و اگرچه این حیوانات مسخر نبودندی مردم
را در سفر تعب میرسید بیحد و بالجمله نعمت بزرگ در پرورش مناسب کنند
و از ده انسان کار بیشتر بر می‌آید تبارک الله احسن الخالقین و از عجایب و حکمتها
ی مرغان آنکه پروردگار مرغ را دو بال داده که در هوا آسان پرواز کنند و
انواع حکمت بکار برده و در آن قلمی محکم آفریده و در طرف آن را پرهای بر
هم نهاده و نرم و میان تهی ساخته که نه سنگین بشد و بدنش را پر از

پر ساخته که به هوا

پرساخته که هوا دران داخل شود و به آسانی پر وا زند و سینه ش را مانند
کشتی ساخته که تا هوا را بآسانی بشکافد چنانکه کشتی آب را می شکافد و چون زاغی
که از پی طعام لبسنک دان مرغان میرود تنگ ست و دیر طعام فرو میرود
این را چینه دانی داده بتروک ویزند قوت خود را و فرزندان خود در ان جمع
کنند و در آن شبان بخاطر جمع از صرف خود و فرزندان خود نمایند تبارک الله
احسن الخالقین و از حکمت کامله از مرغان تخم میگذارند و بچه را از تخم بیرون
میآورند و آبستن نمیشود تا بر بدن برایشان دشوار نباشد و بعضی از مرغان
یک هفته تخم را در بغل میگیرند و بعضی دو هفته تا آنکه جوجه برون آید پس باد
در حلق جوجه کنند تا آنکه چینه دانش زبرای غذا فراخ شود و بعد از آن به
چینش مشغول شوند و غذا دم بدم حاضر نمایند تا آنکه خود پر وا زرسد و پرو
رو کار این نوع مرغان را تخم بسیار و جوجه بسیار نبود تا انکه از ترتیب و
تحصیل عاجز نشوند و چون جوجه کبک و مرغ خانگی تا از تخم بیرون می آید
خود بر او میرود و تحصیل قوت خود میکند بنابرین جوجه بسیار می آورد
و از عجایب مرغ خانگی انکه در وقت جوجه بیرون آوردن مست میشود و
بیهوش و خروشش در میاید و فره های پر باز میکنند و چیزی نمیخورند و
مدهوش نمیشوند تا انکه تخم از برای او جمع نماید و او را بر سر تخم بخوابانند و بعد از

چند روز که تخم را در بغل گیرد از زرده و سفیده تخمها جوجهای پرخته و بال

برغش و نگار بعضی نر و بعضی ماده پیدا میشود و به منقار تخم را شکسته بیرون

می آیند و با مادر مهربان به طلب قوت مشغول میشوند و از عجایب آنکه چون

مرغ بر سر تخم بخوابد اگر بانگ رعد شود جمله فاسد شود و از تخم مرغ جوجه

حاصل نمیشود و چون تخم مرغ پرورده آتش گشت و دوری به غذای جوجه نمیکنند

بنا بر این جوجه از آن حاصل نمیشود و در مرغ خانگی نافعها است از آنکه گفته

اند که اگر زهره اش را در چشم کشند دفع نزول آب کند و اگر سنگدان او

را به کسی دهند که در فراش بول کند و بخورد و از وی زایل شود تبارک الله

احسن الخالقین و دیگر از عجایب بر و دیگر آنکه هر مرغی را که ساق بلند

داده منقار نیز را دراز آفریده که تا از زمین قوت خویش را تواند برچید

تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از عجایب جانوران پرنده غراب است و

گفته اند که غراب غراب است و نقلست که حضرت داود علیه السلام رضا جو

میگفته که یا رازق النعاب فی عشه یعنی ای روزی دهنده غراب در آشیانه

پیش نقلست که چون بچه غراب از بیضه بیرون آید سفید رنگ باشد و چون

غراب بچگان خود را سفید بیند و ایشان را به رنگ خود نبیند نفرت کند و به

ایشان نیاید و از برای بچگان قوت نیاورد پس پروردگار بر حسب مقدور

خوداب شرا

خود بنان را هم سازد که دهن کب بنده و لیشه را فراهم کنند و در دهن ایشان

ریزد و خود را قوت ایشان سازد و چند روز احوال ایشان بر این منوال بوده

تا آنکه غراب آید و بیند که ایشان رنگ گردانیده اند و سیاه شده اند پس

در مقام مرحمت درآید و قوت از برای ایشان بیاورد و دیگر از عجایب لون

پرنده خطاف است که بفارسی او را پرستوک گویند و گفته اند که چون جمعی خواهند

که تحصیل مهره یرقان نمایند بچهای خطاف را بزعفران زرد کنند و چون

آن خطاف آنها بچهای خود را زرد بیند گمان میکند که یرقان بهم رسانیده

پس میرود و مهره یرقان را از معدنش می آورد و در لانه بچهای خود در بالای

که نماید پس میروند و آن مهره را از آشیان آن خطاف برمیدارند و بعضی

نقلست که در میان خطاف و خفاش که بفارسی دشمنی شب پره است

دشمنیست و از اینجهت است که خطاف در آشیان خود کرفس میگذارد

که خفاش بوی کرفس شنود و نیاید نزدیکش را آزار نتواند رسانید

بعضی نقل کنند و دیگر از عجایب مرغان مرغیست که پیوسته در دریا میباشد

و در زمین مسکن نمیسازد و یکی از دوستان که مکرر در دریا نشسته

است و بر قولش کمال اعتماد است گفت که از کشتی بانان پرسیدم که

این مرغ پیوسته در دریا می باشد و در زمین راه و جای خوابش نمیسازد بچه

چون میگذارد و از آنکه چون بیرون برمی آورند در جواب گفته‌اند که
بر پشت زمین نشینند و بیضه میگذارد و چند آن بر سر بیضها می‌نشیند
که چون بچها از بیضه بیرون آیند به آب داخل شوند تبارک الله احسن الخالقین
و دیگر از عجایب حیوانات پرنده خفاش است که آن را شب پره گویند
و آن هم شباهت بمرغ دارد و بچهار پا اما شباهتش بچهارپا بیشتر است
چرا که دو گوش دارد مانند گوش چهارپا و صاحب دندان و پشم است
و بر دوش چهارپا و دست بر او میرود و آبستن میشود و میزاید و شیر میدهد
اگر پرسند که قوت او چیست گوییم پشه و امثال آن و آنچه گفته‌اند که قوت او
هواست غلط است چرا که از هوا غذا و شیر بهم نمیرسد و اگر چنانچه قوتش هوا
میبود پروردگار حکیم او را دندان نمیداد و دیگر از عجایب جانوران پرنده مگس
است که آن را مگس عسل گویند و آن را بعربی نحل گویند چرا که هر طایفه از نحل را امیر
که بهر طرف که میرود همه از پیش میروند و امیری ایشان بمیراث است و امیرزاده
ایشان چنانکه امیر مقیم باشد اگر پرسند که چرا پروردگار در میان همه جانوران
از برای نحل امیری تعیین فرموده گوییم مطلب از وجود نحل شمع است و عسل اینست که اگر ایشان
امیری نباشد پراکنده خواهند شد مانند لشکر بی سردار و کسی از شمع و عسل ایشان
فایده نخواهد برد و از حکمتهای پروردگار در نحل اینست که خانه‌های خود مسدس ساخته‌اند دوم

بسیار نرم

ب زنبور عسل را انفع خواهد ساخت و به آسانی از عسل بهره خواهند شد و موم را

منفعت بسیار است و از جمله منفعتها آنکه از شمع میسازند و در مجلسها و

مزارات روشن مینمایند و از آن شمع ترتیب میدهند و در اکثر مرهمها داخل مینمایند

و از حکمت پروردگار همه خانها را مسدس میسازند که مهندسان از ساختن مثل آن

عاجز و انبان شکلها مسدس را اختیار میکنند زیرا که چون دور فراخترین شکلها

و چون بکنار او بر هم بگذارند هیچ گوشه آن بیکار نماند بخلاف مثلث و مربع که

شهای آن خالی میماند و اگر مسدس نمیشد خانها به هم متصل نشدند بلکه در میان

خانها فرجه میماند بخلاف مسدس و عجب از آن که خانها بنا نهادند بالهام الهی

گرد و هموار و بنا نموده از گل و ریاحین و خوشبوئیها دل میچینند و کیسهای خود پر

از باطن خود عسل خالص بیرون میآورند تا آنکه رفته رفته خانهای خود را از عسل

پر مینمایند و روی خانهای پر عسل را به پوششی نازک میپوشانند تا هوا در آن

متصرف نشود و غبار در آن داخل نشود و از عجایب حال آنکه هیچکس از عسل سازی

سقف کنند و در اجزای خوشبوئی بر درخت اند و در مینمایند کسی بر احوال

ایشان مطلع نشود و بعد از آن شروع در عسل سازی میکنند و نقلست

که شخصی از بزرگان خواست که به بیند که چگونه عسل میسازند فرمود تا کندو بجای

از شیشه ساختند و گل او را بر او نهادند خواستند تا از بیرون شیشه به بینند

که چه میکنند بعضی کسان پیش از ساختن عسل لانه درست اند و نموده و تا بحث کنند

و گفته اند شنیده که کسی بر احوال ایشان مطلع شود و از حکمتهای عجائب آنکه در همه

فضای معمولی انداز دارند که مبادا عسل آلوده و ضایع شود و از حکمتهای آنکه در

زمستان که موسم عسل ساختن نیست ساکن و خاموش شده و به اندک چیز

که از برای ایشان گذاشته اند قناعت مینمایند و در سالی دو بار عسل میسازند در فصل

بهار و در فصل خزان و قوت ایشان در تابستان از گلهای بهار است و در زمستان

از عسل همین است و از عجایب آنکه فضله از برای دفع بیرون میکنند و چون

کسان تر و چرکند و از ایشان هر کاری نمی آید کسان ماده از برای ایشان خانه

میسازند و چون خانه را میسازند تخم میکنند و بر بالای تخم آنقدر میخوابند که تا از

تخمها بچهها بیرون آیند و گر بچهها رفته رفته بالدار شوند و پرواز نمایند و دیگر آنکه

بچهها را ترتیب مینمایند و از عجایب آنکه چون از امیر ایشان فسادی ظاهر شود او را

میکشند و جزا فنا مینمایند و دیگر از عجایب آنکه از قتلها در بیرون لانه در میمانند و از

خصوصیات امیر آنکه نیش ندارد که کسی را بدان بگزد و دیگر از خصوصیات امیر آنکه میدارد

از لانه و شهر بیرون نمی آید مگر با جمیع لشکر و چون امیر از شهر بیرون رود جز شهر

و از عجایب آنکه کسان هر کدام از امر امیر خود بکاری مشغول میشوند بعضی عسل میسازند

و بعضی تحصیل موم مینمایند و بعضی خانه ها میکنند و بعضی آب میآورند و از عجایب

آنکه در بالای دو در

آنکه در بالای دروازه کنند و در نعیم طعام میدهند تا بزرگ شود پس بر بالای سنگی نشسته نهند

او را به قتل رسانند و کمند از گردن او باز کنند و در شود و از عجایب آنکه چون امیر تحلیل

کرد شود کسان تمام هلاک شوند زیرا که فتنه برپا شوند و نسل ستاره تبارک الله

احسن الخالقین پس هر که در فکر و در نظم و نسق تکلیف ضعیف نماید و بیراهه جرم خود دید

روی را در عظمت و قدرت و دانش بهم میرسد و دیگر آنکه از عجایب حیوانات کرم ابر

یشم است و آنکه تخم کرم ابریشم مانند تخم انجیر است بمقداری از آن تخم در جیب

میکنند و در زیر بغل گرم نگاه میدارند تا یک هفته الی دو هفته از تخمها کرمها حاصل شوند

دیگر کرمها درآیند پس کرمها را در موضعی پاک گذارند و برگ توت از برای

قوت ایشان مهیا سازند و آنگاه رفته رفته بزرگ شوند و چون بحد کمال رسند

بخواب روند و قریب سه چهار روز در خوابند و چون بیدار شوند باز مشغول

در برگ خوردن شوند و در عرض چهل روز چهار خواب میکنند و چون از خواب

چهارم بیدار میشوند شروع در ابریشم کاری میکنند و لعاب دهن خود را که ابریشم است

بر خود محکم میپیچند و خود در میان پیله می مانند و چون پیله تمام شود بعضی از آنها

در آفتاب می اندازند تا کرمها در آن میان بمیرند و ابریشمش را بگیرند و بعضی

از آن پیلهها را از برای تخم در محل خشک نگاه داری مینمایند و بعد از چند روز به

امر حق سبحانه تعالی صورت کرمی را که در پیله گذاشته شکل پروانه

بزودی بال و پرش پیدا شود پیله‌ها را سوراخ نموده بیرون آیند و تخم داده باز که برآیند یکباره بمیرد
اند فی الحال باهم جفت شده و از شاخ برگ توت چون فایده بجز تخم کردن ازین
پروانه حاصل نمیشود و بنا برین چون از تخم کردن فارغ شوند بمیرند تبارک الله احسن
الخالقین پس هر که فکر در سبب تربیت کرم ابریشم نماید او را علم جزم بوجود پرو
ردگار عالم سمیع بصیر مدبر کاره بهم رسد و دیگر از جمله حیوانات نمل است
که آن را بفارسی مور گویند و مور با همه ضعیفی و کوچکی جمیع اعضای ضروری
از چشم و دست و پا و غیر آن دارد و چون سرای بود که در آن دهلیز بود
و شعبه و غرفه و دانه‌ها در غرفه‌ها میگذارد تا آب بوی نرسد و خانه را در پستی بسازد
که آب بدانجا ریخته شود و دانه‌ها از آب سالم بمانند و مانند مردم حواس کامل در
جمع قوت مینماید و در خوردن قوت شامه او را قوی کرده‌اند زیرا که اگر چیزی
چرب و شیرین از دست بیفتد فی الحال موران بوی او را شنیده مانند خیل
از خانه خود بسوی او کشیده شوند و اگر موری چیزی یابد و نتواند که از آن بر دارد
و بسوراخ برد موران دیگر بمدد وی می‌آیند و میبرند و کارهای ایشان از این هم شگفت‌تر
که چون دانه‌های گندم و جو در خانه‌های خود جمع نمایند همه را پاره پاره نمایند
تا سبز نگردد و دانه گشنیز را چهار حصه میکنند زیرا که اگر دو حصه باشند
سبز میشود و در هنگامی که دانه‌های ایشان نم دار شود در روزی که آفتاب

باشد بیرون کشی

باشد باد رشتی که باعث شده همه را از سرما خفه کردن آورده خشک نماید تا
بنفع خود بهره برد پس هر که فکر در خیال مور چهار نماید او را علم بوجود پروردگار
عالم تا در صنع تدبیر پروردگار بهم میرسد و دیگر از عجایب حیوانات عنکبوت
است و عنکبوت کارش چنین است که از برای تحصیل معاش خود دامها بافد و خود
در زیر آن قرار گیرد و کمین از برای ان صید نماید پس و نتایج عنکبوت دلیلیست
بر علم و قدرت پروردگار و دیگر از جمله حیوانات جانوریست که آن را لیث
گویند و پروردگار بحکمت کامله او را بعنوانی آفریده از برای قوت خود مگس
باسانی صید تواند نمود و چون مگس را بیند ساعتی صبر میکند و حرکت نمیکند
چنانچه گویا مرده است و چون مگس خاطر از وی جمع نماید و غافل شود
آهسته آهسته میرود تا جائی که داند که یک جستن مگس را میتواند گرفت پس جستنی
نموده خود را در بالای مگس می اندازد و او را در میان دست و پا گرفته چندان
میفشارد که تا ضعیف و سست شود پس او را از هم دریده بخورد دانش برد
ع عجیب تر و این دلیل را فصاحت بر علم و قدرت پروردگار و دیگر از عجایب
حیوانات مگس است گفته اند که مگس از عفونت که در هوا بهم میرسد تولید
شود و بهمان جانوران خرد پرورش نماید چون چشم او بیک دیدار دوست
او را هم مقام یک است همیشه بدستهای خود همه را از غبار پاک کند

و آنرا خرطوم میگویند بدان خورش را بگیرد خرطوم را بیرون آورده و باز پس برد
و علم‌های ازان خرطوم بود مانند صدائی که از نای بیرون آید و مانند بانگ
حیوانات براه نمیتواند رفت بلکه چهار دست و پا را یکبار از زمین بر میدارد
و میگذارد زیرا که مفاصل ندارد و پروردگار سرهای پای او را خشن آفریده
که تا چون بر چیزهای نرم نشیند نخسته نشود و پشه را حمله کند و ازین جهت است که
پشه در روز بیرون نیاید و در شب بیرون آید. فائدتهای مگس را از برای
مگس نوشته‌اند از آنجمله آنکه اگر سر او را از تن جدا کنند و بر موضعی که عقرب گزیده
نهاده باشند درد ساکن شود و اگر مگس را بسیار بسایند و در چشم کشند درد
چشم را نافع بود و روشنی چشم بیفزاید و دیگر از عجایب حیوانات فیل
است و پروردگار او را از برای اظهار قدرت آفریده و از عجایب فیل
آنکه او را گردنی نیست که بدان آب و طعام تناول کند بنابرین پروردگار
که او را خرطوم داده که حاجتهای خود را بدان بر آورد و آب و طعام را
به خرطوم بر دارد و بدهن رساند و اگر گویند که چرا پروردگار او را گردن
دراز نداده بگوییم که سبب آن شاید این باشد که اگر گردنش بمقدار قامتش بلند
نبود نمیتوانست شد چراکه دست فیل بدهان نمیرسد بسبب شکمش پس
او را بستر رسانند و ممکن نبود که بهیئت سر فیل با آن را هلاک نماید بلکه ممکن
بود که اشاره

بود که به اشاره و سر و کردن خانه را خراب کند تبارک الله احسن الخالقین
و دیگر از عجایب حیوانات پشه است و پروردگار زیرک که در هر چه آفریده
در فیل خلق نموده در او آفریده با زیادتی دو بال و برای آن بجهت حقارت
فیل را عاجز میتواند نمود تبارک الله احسن الخالقین و از عجایب حیوانات دیگر که
قنفذ است که بفارسی خارپشت گویند و چون سر در اندرون کشد مانند
گوی پر خار است گفته اند که با مار عداوت دارد و دم مار را میگزد و سر به اندرون
اندرون میکشد و دم مار را میجود و مار خود را چندان بر خارهای او میزند
که تا هلاک میشود و گویند که بر درخت انگور رود و انگور را بر خارهای
خود بند سازد و از برای بچه خود برد تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از عجایب
حیوانات زرافه است که پروردگار او را از برای قدرت اظهار آفریده و
نامش بفارسی اشتر گاو پلنگ است و این جانور سرش مثل سر اسب است
و گردنش گردن شتر است و پوستش پوست پلنگ است و دست و پایش پای گاو
است و چون مسکنش در زمینهایی جنگل است و در آن زمینها درختان
بلند پیدا شده بنابراین پروردگار او را گردن بلند داده که ثمره درختان بلند
را قوت خود سازد تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از حیوانات گزنده سگ
است که پاسبان درویشان است و پروردگار به حکمت کامله او را

انچنان بصاحب خود مهربانست که جانوران شکاری میکنند و در
شب که وقت خوابست و پاسبانیست به بیداری میگذرانند و اگر کسی را
در حوالی خانه صاحب بیند فریاد میکند و صاحب را آگاه میکند و در روز
که حاجت به پاسبانی نیست طلب روزی میکند و استراحت میکند و ا
اگر سگ نباشد خیمه نشینان که در صحرا و بیابانها بسر میبرند چه چاری
ندارند که بدان اموال خود را محافظت نمایند و مالهای ایشان بتاراج دزدان
رود و انواع سگان سگ شکاریست و چون از برای پاسبانی خلق
شده است شب در روز آسوده است فریاد نمیکند و در وقت شکار
مطیع و منقاد است و چون امرش به دیدن نماید دوان گردد و چون
منع و زجرش کنند توقف کند و برگردد پروردگار حکمت کامله او را
سگ دلالت میان آفریده که نباید دیدن صید را بچنگ تواند آورد بنابر
الا حسن فی الغیبی و از عجایب حیوانات بارکشی شتر است و پروردگار
در او انواع حکمتها بکار برده بنابرین در کلام مجید فرموده افلا ینظرون ا
الی الابل کیف خلقت یعنی آیا نظر نمیکنند به شتر که چون آفریده شده و بس
بر آنکه شتر را پروردگار از برای سفر و در بارهای سنگین آفریده بنابرین دراز
گردنی و بزرگ جثه گردانیده و چون ایستاده او را بار کردن دشوار است بنابرین آ

پروردگار بدست

پروردگار را بست دست و پای او را به عنوانی آفریده که در وقت برخاستن او را خوابانیده
و او را گردنی دراز داده که تا به وی گردن با بار گران تواند برخاست و زانوی او
را محکم آفریده که در وقت خوابیدن و برخاستن جراحت نشود و او را خف داده
و چون اسب و استر و الاغ او را سم نداده که از گرانی بدن و بار شکسته گردد و زمین
را نشکافد و اگر لگد بر انسان و حیوان زند موجب هلاکت نشود و چون در سفر دور
گاه باشد که چند منزل آب و علف نباشد مثل راه مکه بنابراین شتر را شکم گرد و پهنه
و صبری داده که تا چندین روز بی آب تواند زیست و بجای علف خار تواند خورد و
چون در وقت بار کردن و استراحت سینه را بر زمین میگذارد بنابراین پینه در سینه
او را آنچنان آفریده که اندکی از عقب بلند کند تا در وقت خوابیدن سینه
اش تر نشود و آزار نکشد تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از عجایب مخلوقات
جراد است که بفارسی ملخ گویند و به ترکی چکرتکه لشکر غضب پروردگار است و چون
قومی ترک زکوة واجب نمایند یا به امر و نهی دیگر مشغول شوند پروردگار
این لشکر را امر فرمود که متوجه ولایات دیگر مشغول شوند همچندر و محصولات
ایشان شوند و به اندک فرصتی تمام را بخورند و ضایع نمایند و لشکر ایشان بحدی
بسیار است که گاه روز و شب دهم زمانه سبب نور میگردد و روشنی بر نور آفتاب
را پوشانند و اگر ملکی ملکوت دنیا خواهد که به لشکر خود این بلا را دفع نماید از عهده

بیرون نهند و از عجایب آنکه چون در دکان در سرمه دان کند در شیراز و اصفهان
ست نیفتد و آتش را این خاصیت داده که چون در ظلمات کنند و به یک جای
بپیچند و از تیغ چون جمع آمده باشند و از تیغ نرگس آب بجهد و بپرند پس از آن مرغان جدا
جدا به هوا روی به خیزران ممکن نباشد و آن مرغ را حیله که سازند تا برسند چون
در آفتاب و دیگر از عجایب حیوانات موش است و موش حیوانیست بسیار فساد دیده
حیله نماید چراغ را بیرون آورده و بدان خانها را بسوزد بنا بر این در حدیث آمده که در
وقت خواب آن چراغ را که موش به نشود بنهادکه به را بدان ضایع سازند و او را
ز حیله‌های او در عجب موشی آنکه گفته‌اند که چون روغن در شیشه سرتنگ دراز گردن
باشد سنگ ریزه را جمع نماید و در شیشه اندازد تا روغن به آب رسد و بخورد و اگر شیشه بسیار
سرتنگ باشد دم خود را در آن فرو برد و بلیسد و چون خواهد که تخم مرغ را به سوراخ
برد دست و پا بگرد تخم در آورد و موشی دیگر دم او را گرفته به سوراخ کشیده و چون
موشی در دیگ آب افتد و نتواند که بیرون آید موش دیگر دم خود را فرو گذا
رد که او دست در آن زند و بدان بگیرد و بالا آید و گویند که در میان موش
و عقرب کمال عداوت است و اگر کسی هر دو را در شیشه کند میان ایشان جنگ
و محنت عجب شود و موش خواهد که دم او را بگیرد و قطع نماید و گزدم هر ساعت او را
نیش زند و اگر یکی غالب شود و موش یا زنبور که او را درم و زر دگویند درهم و دینار

نقلست
دزدی و

زرد و وقت تشنگی زبان نصب نموده و وقتی را که نر جفت او از عقب به هم
به اندک زمان و جفت او را در حلقه دیده میشد بر گرد او بر آمده پس بر رفت دو دنبال
می دود و نزدیک او بماند و همچنین یک بار به من دید و دو مزه ای معبر کرده
تا آنکه هرچه داشت بیرون آورد و چون بدید که اشتهی وحشی را نکرد بر دیگر رفت به
لی را آورده و انداخت چون اشتهی دانست که دیگر چیزی نمانده موش را نموده و از برای
اشتهای او فی مرو الموشنه اخر این رساله پیش وگرتن خدا رود از عجایب حیوانات آب
سمکت السک را به فارسی ماهی گویند و چون ماهی در آب مسکن دارد و چون جفت به پا نرا
رود بنا بر این پروردگار حکیم او را پا نزاد و چون در شنا کردن محتاج به دست نیست بر
پروردگار حکیم او را دو بال داده که بدان شنا نماید و او را کسی فم مقنه زرد و چون شش و پوش
نمیدهد که بر تنش را از آفت نگهدارد و چون همیشه در آب است و او را نفس کشیدن ضرور
نیست که بدان خود را خنک نماید بنابر این پروردگار او را شش که بدان دم زدن
دانست نداده و از برای خنکی دل در بناگوش او منفذها آفریده که همیشه دهن را از آب
پر نماید و از آن منفذها بیرون کند و چون چشمش همیشه در آب است و آب نرم دیده نیست
بنابرین پروردگار شما او را قوی گردانیده که تا غذای خود را به قوت خود تحصیل
نماید و چون ماهی قوت نان و حیوانات دیگری را بچرانده و برنده است بنابر
این پروردگار نسل او را بسیار گردانیده و در جوف یک ماهی چندین تخم است که بر

در بی آیه مبارکه سه حس ناطقین و دیگر از عجایب حیوانات تمساح است که آنرا نهنگ
خوانند و او بصورت سوسمار است و پشتش چون پشت سنگ پشت در روی آهن کار نکند
درازی او میشود که هشت گز باشد و او را چهار دست و پا مطلقه باشد و دنبالی دراز دارد
بمقدار شش گز و درازی سر او دو گز باشد و دهنی فراخ دارد و او را شصت
بالایین باشد و چهل و پنج زیرین و در وقت چیزی خوردن طبقه بالایین دهن او حرکت
میکند و طبقه زیرین او حرکت نمی نماید بخلاف سایر حیوانات که طبقه زیرین دندا
دهان ایشان حرکت میکند و بالایین حرکت نمی نماید و چون چیزی خورد در بن دندا ن
نهای او بسته چیزی از آن بماند و از آن کرم متولد شود و از کرم الم یابد پس از آب بیرون آ
ید و دهن باز گشاید در مقابل آفتاب پس مرغی آید و در دهن او رود و هر کرمی که در بن
دندانهای او باشد پاک نماید و چون کسی را از دور ببیند از دهن نهنگ بیرون آید و
بانگ برآرد و نهنگ را از آمدن دشمن خبر نماید تا خود را به آب اندازد و چون نهنگ
خواهد که بن دندانهای او از کرم پاک شده و دهن را بر هم گذارد که آن مرغ را فرو
برد و او را استخوانی بر سر آن مرغ آفریده مانند سوزن تیز و چون استخوان دندان
نهنگ را آزار نماید دهن بگشاید و مرغ بپرواز آید و حکایت با به مبارک آیه جسمانی تفخیم
و از برای اعضای او فواید و منفعتها و خاصیتها ذکر نموده و از عجایب حیوانات سگ
آبیست دستهای او کوتاه تر از پاهای او دست و چشمی گویند که خود را به گل اندازد
تا تمساح غافل شود

تمساح گمان کند پاره گوشت است فراز برد و چون او را فرو برد حیوانی درا
پاره پاره روده وی بدرد و او را هلاک سازد و از فواید این حیوان یکی آنکه اگر نظیم دارند
گر یکی از ایشان در دام افتد دیگران بر وی جمع شوند و باشد که بعضی موافقت
کنند و خود را نیز در دام اندازند و گروه گروه تلف شوند و بعد از آن هیچ نهنگ برده
اگر تلف شود باز نیز آنچنان شود سبب آن نیز آن میگردد و حیله شکار او را از برای
در روده و مرغها میبرند و او را رها میکنند و اگر اتفاق افتد که یکبار دیگر در دام
افتد چون صیاد در رسد به پشت باز افتد و میان پای خود را به صیاد نماید یعنی
نر است که خصیه ندارد و او را رها کنند و دیگر از عجایب حیوانات سرطان است که بپار
سی او را خرچنگ گویند و آن حیوانیست که سر ندارد و چشمها بر کتف است و دهن
او بر سینه و هشت پای دارد و یکجانب براه رود و در سالی شش بار پوست بیندازد
و مکان او را دو در باشد یکی در آب و یکی در خشکی و چون پوست بیندازد دری را
که در آب باشد ببندد تا چیزی از حیوانات آب به او ضرری نرسانند و دری
که در خشکی گشاده بماند تا از آن هوا داخل شود و پوستش محکم شود و از برای او
فواید بسیار است نوشته اند از آنجمله اگر او را بکوبند و بر جراحت نهاده
پیکان و خار را بیرون کشد و اگر بر گزیده مار و عقرب نهند نافع بود و اگر
خاکستر او را در چشم کشند سپیدی چشم را ببرد و نزول آب را دفع کند و دیگر از عجا

حیوانات کشف است و گفته اند که تخم بخشکی نهد و چون بیضه شش ماه است
ذکر می نهد که بر سر تخم نشیند و بنظر بچه را برساند و گفته اند که چون نر خواهد که با
جمع شود ماده راضی نشود و نر میرود و مهرگیاه در دهن میگیرد و می آید و ذکر حیث این
گیاه و بوی مهربان میشود و مطاوعت می نماید و گفته اند که گاه باشد که کشف دم
مار را در دهن گیرد و سر در اندرون کشد و چندان خود را بر نشیب اندازد
که هلاک شود و هیچ مضرتی ببوی نرسد و از بهودی فی عیبها نوشته اند از آنجمله اگر مو
بچی از جای بکنند و چون کشف را دو یا سه بار در آن موضع مالند موی از آن
موضع نروید زهره کشف بحری را اگر با عسل در چشم کشند سفیدی او را ببرد
و دیگر از عجایب حیوانات زاغیس است و آن حیوانیست که در دریا باشد که گاه
در دریا مرغان را گرفته صید میکند بدین روش که بر زیر غریق میرود که تا بر
پشت او نشانند و بپرواز رود و چون خواهد که شکار مرغ نماید ماهی را صید
میکند و بر روی آب می اندازد و خود در زیر ماهی قرار میگیرد و آب آلوده
مینماید که تا بدنش در آب ننماید پس چون مرغ ماهی را بر روی آب دید می آید
مرغ
که منقار بر ماهی زند او را بخورد و سرش را زاغیس در این اثنا جستن نموده مرغ
را شکار نماید تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از عجایب حیوانات در حیله
روباه است چون گرسنه شود در صحرا بخوابد و خود را پر باد سازد و حرکت

نکند تا آنکه مرغان

نکنند که مرغان گمان کنند که مرده است پس چون آیند که بر وی منقار زنند جستی
نموده مرغ را شکار نماید و گفته اند که از برای خانه خود چند در سازد که اگر دشمن از
دری در آید از در دیگری بیرون رود و بر گرد خانه خود حنظل نهد که از گرگ حذر
نکند زیرا که اگر دست گرگ بر حنظل آید هلاک شود و موی او در هر سال بیفتد
پس عنب الثعلب بخورد و موی نو برآرد و دیگر از حیوانات خشکی است دنبال مار است
بزرگ و پر زهر و آنرا اژدها گویند و آنکه مردمان از ترسش ایمن باشند
و در کوه ابر را بر بالای موکلی است خشمناک که ... ما را بر باد و آن مار از ترسش بیرون
نیاید و سر از سوراخ بیرون نکند و در سالی یک روز در فصل بهار در روزی که آسمان
خالی از ابر بوده باشد بیرون می آید و باز به خانه خود میرود و از عجایب الحیوانات
مار است که از دهان او مرده یافتند که طول او ... در ... بوده
از عجایب حیوانات گاو کوهی است و او را گوزن گویند و او مارخوار است و چون
ماری را بخورد تشنگی بر وی غالب آید پس بسر آب رود از تشنگی فریاد کند و آب
نخورد از ترس اینکه مبادا زهر در بدنش گردد و هلاک شود و گفته اند که از برای
دفع زهر طلب خرچنگ نماید و بخورد و بدان دفع زهر از خود پیش کند و گفته اند که
هر سال شاخ می اندازد و شاخ نو بیرون می آورد و چون وقت شاخ انداختن
شود به جائی می رود که کسی به آنجا نرسد بنابرین که خود را بی سلاح میداند و در آن

موضع آن مقداری که شاخ نو بهم رسانند که از آنجا سر شاخه بیرون آید

بچشم دل ملاحظه انواع حیوانات بری و بحری را از پرنده و چرنده و غیره

و خصوصیات ایشان را و تفکر در عجایبهای هر کدام در طلب روزی کند در اشکال و

وجود منافع آنها در دنیا و در ترکیب آنها بکند و بداند که انواع حیوانات بسیار است و آنچه

در کتب نموده اند هر قسم از هزار و چهار صد نوع است هفتصد نوع در دریا است و هفتصد

نوع در بر است و در کتاب کلینی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه روایت شده

که حق سبحانه و تعالی هزار و دویست نوع در دریا آفریده و هزار و دویست در خشکی

از حکمتهای هوا و تصریف و تغیر باد آنکه بی هوا زندگانی ممکن نیست چرا

که حرارت غریزی که بر دل و دماغ غالب است آفریده که ظرف حرارت غریزی محتاج است که

پیوسته هوای خنک بوی برسد اگر چنانچه هوای نرسد هلاک خواهد شد و از حکمت است

که چون حلق شخصی را بگیرند که هوا بر گوش نرسد هلاک شود و دیگر آنکه از برای

آمدن هوا از حنجره صوتها و صداها میتوان کرد و چون زبان در دهان حرکت نماید کلام

حاصل میشود و از هوا این صوت کلام را بگوش رسد اگر چنانچه هوا نباشد نه کسی حرف

میتواند زد و نه کسی چیزی میتواند شنید و اگر همچنین هوا نباشد نسیم بوی خوش و ناخوش

نمیتوان دریافت چرا که بوی هوا میشود و هوا از او بمشام میرساند پس اگر هوا نباشد

در آنکه بوی خوش و ناخوش ممکن نخواهد شد و دیگر از فواید هوا حرکت هوا آنکه

کشتی را از جنوب

کشتی را از جنوب بشمال برد و از شمال بجنوب برد که اگر حرکت هوا نباشد کشتی
برودی حرکت نکند و دیگر از فایده‌های هوا آنکه در وقت احتیاج بباران اجزای ابر را
جمع مینماید و از محلی بمحلی میبرد و سبب رزق کثیر میشود و در هنگام احتیاج بظهور آفتاب
ابر را پراکنده میسازد و دیگر از فایده‌های هوا آنکه درختان را آبستن میکند و درختها را
بارور میسازد و چون بتابش آفتاب گرم شود میوه‌ها و غله‌ها را میپزد و میرساند و خشک
میگرداند و فایده دیگر آنکه بوزیدنش غله‌ها را پاک مینماید بسبب آنکه اگر هوا نباشد غله پاک
نگردد و باند و دیگر از فایده‌ها آنکه آتش را روشن میسازد که اگر هوا نباشد آتش شعله ور نگردد
و بر نشود و کسی از آن فایده نخواهد برد و فایده دیگر آنکه چون چیزی بآب تر شود هوا
آنرا خشک میکند پس اگر هوا نباشد زندگانی و تعیش ممکن نخواهد شد بلکه وجود ما
هم نمی حرکت نماید انسان و حیوان و نبات همگی هلاک و ضایع شوند پس چون
انسان و حیوان و نبات بهوا کمال احتیاج دارند بنابرین پروردگار آنرا
وافر ساخته و عالم را از آن پر گردانیده و چون احتیاج به آب کمتر از هواست
آنرا کمتر از هوا خلق نموده و چون احتیاج به آتش کمتر از آب بود دست رس بر آن کمتر
آنرا به آتش احتیاج چیست بنابرین به دوره‌ها بجنگ آتش را از آب و دیگر نیز
نهاد که آنرا پس از تعیین در سنگ از بکند بسبب آنکه در میان زمین و آسمان مسخر است
با آبهای بسیار به امر پروردگار بر مرکب‌ها بسبب قدرتش از محلی بمحلی میبرد و

روان
و بعضی را حاجت آید به برف و الا چون باران می‌بارد و در کوه و دشت را سیلاب می‌برد و

در زمین فرو می‌رود و زراعت و درخت آباد سیراب می‌شوند تا خزانه‌ها و کاریزها و چشمه‌ها پر شوند و

رودها تمکّن آب زمین به قطره قطره بیرون آید که زمستان فرود آید که گداخته روان

ریخته می‌شود تا بناها خراب نشوند و درختان شکسته نگردند و کشتها ضایع نشوند و

تا مدتی در زمین باشد و بهره‌ها یابند اگر کسی بپرسد که چرا برف در سردسیر می‌شود و

در گرمسیر نمی‌شود بگو که چون زمین سردسیر صلب است و برف چندان فایده دارد

چرا که بر زمین می‌ماند اندک اندک آب می‌شود و در زمین فرو می‌رود و فایده می‌دهد اگر باران

کوههای سردسیر می‌بارد اندک اندک آب می‌شود و بر روی زمین جاری می‌گردد و

از سبب آنکه زمین سخت است و در کوهها برف توقف می‌نماید تا به بهار در آب شدن

نمی‌رود و اگر گویند که تگرگ برای چیست و چه فایده دارد بگو که تگرگ از خشیت

پروردگار است و مؤمنه ما لب آن می‌شود اگر بپرسند که صاعقه چرا می‌شود و چه فایده

دارد بگو که صاعقه تیر از غضبهای الهی است اگر بپرسند که رعد و برق چه فایده دارد

بگو که رعد تسبیح فرشتگان است که چون زارعان را امیدوار رحمت پروردگار می‌بینند

می‌شوند و تسبیح خدا می‌کنند و چون می‌ترسند از آن به جهت بشر سند و استغفار

و پروردگار را برسانید و پروردگار در کلام مجید با تسبیح یعنی اشاره

می‌کند زیرا که گفته است هو الذی یریکم البرق خوفا و طمعا و بدانکه صاعقه آتش است چون

عجب است و مشکل

طبیب است و مشتمل است بر حکمتهای بسیار و وجوه و طبیعت بر حرفت برده

بنا بر این پیر دردل کار در شنیدی این موضع از کلام مجید ذکر این نمود و روایت که سید

الانبیا علیه التحیة و السلام فرموده که اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه یعنی از شما کسی که خود را

بهتر شناخت پروردگار خود را بهتر شناخت فصل پنجم از حکمتهای عظمت الهی آنکه

در وقت حکمت کامله از برای بقای نسل آدمی را از غذاهایی که خورده شود آبی درست کند در

صلب مرد و ترائب مادر جمع کند و در باطن زن رحم آفریده مانند کیسه مرد آلتی داده

که مرد آن آلت منی را برحم تواند رسانید و از روی حکمت منی را ببندد و بسته نگذارد که یک

دفعه در قعر رحم قرار گیرد و طبیعت رحم به ترتیب واقع شده و در او نیز شاید مرد و زن را

ما بینی داده که چون یکدیگر را ببینند تکلم نمایند شهوت برانگیخته شود و از حرکت در میان

و مانند مستان حرکت کنند و بعد از حرکات بسیار منی مرد و زن از صلب و ترائب

نقل نموده در قعر رحم قرار گیرد و حق تعالی در سوره ... به این معنی اشاره فرموده

فلینظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب والترائب ترجمه

پس نگاه کند انسان که از چه چیز خلق شده خلق گشته از آب جهنده که

بیرون می آید از میان صلب و ترائب و صلب استخوانهای پشت و ترائب جای

دارد که استخوان سینه شده و بعد از آنکه نطفه در رحم قرار گرفت ... زن رفته بر در و

کار به قدرت کامله آن نطفه را خون گردانند و آنرا علقه گویند و بعد از ...

پس استخوان نماید و گوشت بر استخوان برویاند و حق تعالی در کلام مجید اشارت بدین
فرموده و گفته: ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین
ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما ... تفسیر به
نطفه چون منی مرد و زن در قعر رحم قرار گیرد در شش روز کف میشود و تا شش شبانه
روز سفید رنگ است و بعد از آن در وسط منی آن جسم مدور یک نقطه خون بهم میرسد
و آن موضع دل است و بعد از آن دو نقطه دیگر از خون بهم میرسد نقطه در بالای دل
و آن جای دماغ است و یک نقطه در جانب راست دل است و آن جای جگر است و این
سه عضو که ابتدای خلقت اینها میشود و بعضی حکما اینها را رئیسه میگویند و بعد از
آن این سر رشته خون کشیده میشود و بهم متصل میگردند و مجموع این احوال در مدت
سه روز واقع میشود و گاه باشد که کمتر و زیادتر واقع شود و آنگاه بعد از شش روز
دیگر مجموع جسم مدور رنگ خون میگیرد و گاه باشد که کم و زیاد دو روز بیشی و کمی
واقع شود و بعد از آن به دوازده روز علقه گوشت سرخ شود دل و دماغ و جگر
از یکدیگر ممیز شوند و مهره پشت بر آید و گاه باشد که دو سه روز بیشی و کمی
واقع شود و پس آنگاه بر مهره کار گوشت را استخوان گردانند و استخوان را گوشت
گوشت بپوشانند و از یکتها بچه‌ای که پرورده و خون حیض را از اطراف بدن بر رحم
آورده و نقل به دان ترتیب نماید و از این جهت است که زنان در ایام حمل است

حیض نمی بیند

جنین می بیند و دو دیگر از عجایب حکمتها که پروردگار روده آفریده که یک سر آن متصل است
بناف و دیگر سر آن متصل است بموضع خون آنرا نفخ گویند به پوسته خون حیض
از زن روده بناف طفل میرود و از ناف بجمیع بدنش میرسد و بدان پرورش
مییابد و چون متولد شود آن روده را بمقراض از ناف جدا نمایند و دیگر از عجایب
حکمتها آنکه پروردگار از برای محافظت طفل از آفات زمینی ساتر پرده بر گرد
او کشیده و آن پرده را مشیمه گویند تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از حکمتهای پرو
ردگار آنکه بدن را از یکپاره استخوان نیافریده و استخوانهای بسیار بهم وصل نموده
که نشستن و برخاستن و خوابیدن و گرفتن و دادن و رفتن و آمدن و دویدن
ممکن بوده باشد و فایده دیگر آنکه میتواند که بعضی از اعضا را بجنبانند و بعضی اعضا
ساکن باشند و فایده دیگر آنکه اگر آفتی بیک عضو برسد اثر آن بجمیع بدن نرسد و فا
یده دیگر آنکه بدن انسان و باقی حیوانات گرم و تر است و پیوسته گرمی در تری
عمل مینماید و چرک بسیار در بدن بهم میرسد و از شکافهای استخوانها بیرون میرود
و پس اگر مرکب از استخوانهای بسیار نمی بود چرک در بدن میماند و باعث مرضها
میشد و چنانچه یافته اند مجموع استخوانهای بدن آدمی بغیر از استخوانهای کوچک
ریزه دویست و چهل و هشت پاره است و از جمله ترکیب سر آن بیست
و پنج پاره استخوان شده و از عجایب حکمتهای سر آنکه پروردگار از چهار طرف آن

چهار استخوان دیوار از برای آن ساخته شده که سر را بسته سقف بر آن گذاشته و اعضا

بیکبارگی دماغ که سر امور است درست گردانیده و چون دماغ بیت لطیف و

شریفست و موضع حس و ادراک و فهم و حفظ و خیالست پروردگار از

بحکمت بالغهٔ خود محافظت نموده اول پرده نازکی بر گردش کشیده دوم صلب

سیم جرم استخوانها در بر ردن استخوانها پرده کشیده که آن نازکی است و گوشت

مانند در بالای آن گوشت آفریده در بالای گوشت پوست

خلق نموده در بالای پوست مو را مانند تبارک الله احسن الخالقین و اگر

پرسند که پروردگار چرا سر را مدور آفریده بگو که در آن فایده هاست اول

فایده آنکه این شکل در نظر خوش نماتر است از باقی شکلها دوم فایده

دیگر آنکه اگر بچیند شکی در جوی بیکمان رسد اندک بالای انگیزد بخلاف باقی شکلها

فایده دیگر مدور فراختر از شکلهای دیگر است در صورتی که محیطشان برابر

باشد با شکلهای دیگر فایده دیگر آنکه تراشیدن موی از آن آسانتر از

شکلهای دیگر است و از عجایب گنبهای استخوانها که پروردگار بسر ما

استخوانها را بچون آفریده که تا شکسته نشوند و حرکت آسانی واقع شود و چون

استخوانها را از مغز پر آفریده که غذای استخوان شود و چربی او نگذارد

که به سبب حرکت خشکی بر استخوان غالب شود و چون پروردگار خلقت کله

دولت و چهل و

دوست و هیچ دیگر درو استخوان بدان بر وجه احسن بهم ترکیب شده آنرا
به عصب رگ و پی محکم و استوار که گوشت تر از آن دو نیز چنانچه را به کل اندامها بند
: بر روی گوشت از بهر آنکه پوست کشند و چنانکه ... را بگذارند و دیگر که
ره نماید فتبارک الله احسن الخالقین دوم آنکه در گوشت پنهان بوده است و ندید و آنکه
استخوان را بدان محکم نماید و رفتها بدان گرفته گردند و پدید دوم آنکه استخوان چون
گوشت از خون بهم میرسد و طبیعتش گرم و تر است بدن را گرم و تازه نگه میدارد و دیگر
سیم آنکه اگر گوشت نبودی استخوانهای بدن بهم سوده شدندی و شکسته شدندی و فایده چهارم
آنکه اگر گوشت در بدن نبودی نشستن و برخاستن و خوابیدن دشوار شدندی چنانکه
که مردم لاغر از نشستن و خوابیدن آزار کشند فتبارک الله احسن الخالقین ذکر تمامی
انگشتان که از همه اعضا حقیرترند و بدان قیاس فی عظمته توان نمود که چون مقصود
از انگشتان خدمت بدنست بنابراین ترکیب آن از سه پاره استخوان نمود زیرا که اگر
یک پاره استخوان میبود یا دو پاره و بسیاری از خدمتها فوت میشد مثلا اگر میخواست که
مشت را گرد نماید و دشمن را از خود دفع نماید نمیتوانست و همچنین چیزهای مدور را از
زمین نمیتوانست برداشت و همچنین اگر میخواست لقمه جمع نماید و بدان آب خورد
نمیتوانست و اگر چنانچه زیاده از سه استخوان میبود از اعتدال بیرون میرفت و کم قوت
میشد و از حکمتهای انگشتان آنکه بر در دکان چهار انگشت را مقابل هم آفریده و انگشت بزرگ را

چیزی

زین بهار جدا جدا و بر نوشتن گردانیده که در برابر آن چهار انگشت بوده باشد و

را آب نمی تواند برداشت و اگر چنانکه انگشت بزرگ از بهر انگشتها جدا نبودی و

و چیزهای مدور را نمی توانست برداشت و چیزی نمی توانست نوشت و چیزی نمی توانست

دوخت و غازه را نمی توانست شد و از حکمتهای انگشتان آنکه بر درازی بعضی را دراز و بعضی را

کوتاه آفریده آنکه در وقتی که کف را آستر کنند و بدان آب خورند همه برابر شوند و چون مشت

را گرد کنند محکم شود و چون انگشتان راست ایستاده باشد به شکل نصف دایره باشد

و دایره بهترین شکلهاست و دیگر از حکمتهای انگشتان آنکه بر درازی آنرا از بندها ترکیب

آفریده که در خدمت ضعیف نشود و اصل و بن تمام آنرا تهی آفریده که در حرکت سبک

بوده باشد و در جوف آن مغزی آفریده که از گرمی بدان حرکت بدان خشکی نافذ نشود

و دیگر از حکمتهای انگشتان آنکه بر درازی حکمت کامله استخوان انگشتان را قوی ساخته

و در سر هر یک گوی قرار داده مانند خانه نگین و در استخوان بند دوم گوهی آفریده تا

نگین و در گوی بند اول نشانده و بند سیم را نیز با بند دوم این چنین ترکیب داده و چون

تحمل بار کار محمول قوی تر باشد بنا بر این جهت که بند اول را از بند دوم قوی تر آ

فریده و دوم از سیم قوی تر است و دیگر از حکمتها آنکه مفصل انگشتان چون دایم در

حرکت است و استخوان بر استخوان چون دایم سوده شود و بغضروف شکسته [illegible]

می شود [illegible] غضروف [illegible]

[illegible]

سوده نشود و در بندهای حاجات مانند ریسمان بر بندها پیچیده که بندها از هم جدا نشود
و گوشه سر بند را اندکی فراخ نساخته که اگر سر بند از آن بیرون نیاید و بعضی را گود
تنگ نساخته که تا اگر سر بند آسانی در آن حرکات نماید و دیگر از حکمتها آنکه سر دو
لی را انگشتان از گوشت و گوشت پوست داده که زود شکسته نشود و به آسانی چوب
و سنگ و غیر آن را از زمین تواند برداشت و از حکمتها آنکه بر سر انگشتان ناخن آ
فریده و در آن چند فایده است اول آنکه چیزهای کوچک مثل سوزن و دانه را
که از زمین تواند برداشت و فایده دوم آنکه بدن را در وقت ضرورت
تواند خارید و از عجایب حکمتها آنکه چون بکار رسش در آید انگشت درست بر سر
آن محل میرود و خطا نمیکند و فایده سیم آنکه ناخن محافظ سر انگشتان است و از آ
فتها نگهداری مینماید و شمه از حکمتهای چشم آنکه پروردگار آنرا از ده طبقه گردا
نیده و کار تعالی بتصحیح خوبش بیشست به هفت پرده و سه آب منتظم سبب
و شبیه شبکی زجاجی و پس جابه بیضی و مشیمه عنکبوتیه قرنیه و ملتحمه طبقه اول را صلبه
صلبیه میگویند طبقه دوم را مشیمه میگویند و طبقه سیم را شبکیه گویند و در میان شبکیه
شبکیه مشیمی است مانند آبگینه گداخته آنرا رطوبت زجاجی گویند و در میان رطوبت
زجاجی جسمی است روشن و سفید و مدور آنرا رطوبت جلیدیه بیضیه گویند
رقیق است سفید و شفاف است مانند سپیدی و پیچیده شبکیه را عنکبوتیه است

دیده و در باشد و آنرا شبکی گویند زیرا که مانند پرده است که از آنها زرهای بزرگ در آن رسیده

و بر بالای رطوبت جلیدی نیست مانند سفیده تخم مرغ و آنرا رطوبت بیضی گویند

و بالای رطوبت جلیدیه از این رطوبت و از رطوبت زجاجی که در زیر گرفته‌اند که

و هر آن جلیدیه بر رطوبت مانع می‌شود و باقی پرده‌ها و رطوبتها اسباب و آلات این رطوبتند

و در بالای رطوبت بیضی پرده ایست تنگ مانند تار عنکبوت و آنرا عنکبوتی گویند

و بر بالای این پرده عنبی است و آنرا عنبی از آن جهت گویند که در میان آن سوراخی است

مانند دانه انگور که چون دنبال او کنده باشند و این سوراخ را بر در دکان از برای آن

ساخته که تا نور بصر از آن بگذرد و این طبقه را از روی حکمت صعب محکم آفریده

خصوصا چون سوراخ را که سوراخ جای خود نهید و به نظر ضرری نرساند و

زیرا این پرده ... و آفریده شده که تا نگذارد رطوبت بیضی سوراخی را که گذرگاه نور

بصر است بگیرد و بدان که این پرده را رنگهای مختلف باشد سیاه و کبود و خرمائی

قرنی است و چون قرنی ... است و در زیر آن رنگهای عنبی نمودار است و این نسخه

مجموع را ... گویند و گرد این ... جسمی سفید چرب در آمده و آنرا ملتحم گویند و از روی

حکمت پرده قرنی که بر روی چشمست و محل آن است بر در و ... را آنرا چهار طبقه آفریده

تا بعضی از طبقات را اگر آفتی برسد باقی آفتی باید ... زایل نشود ... از حکمت

است که بعضی گفته‌اند که طبقات چشم مانند طبقات ... اجسام سبرده است

و طبقات عالم

و لطافت عالم چه بزرگ و خرد است و نه تنگ است از عجایب آفرینش چشم آنکه با کوچکی وی آینه است

از بس که بزرگ است و همان صورت آسمان و ماه و ستارگان را دیده می‌شود و دیگر از عجایب

چشم مانند آینه است و با اندک غباری جرم وی تیره می‌شود بنا بر این پروردگار پلک

را مانند پلک چشم را چنان آفریده که پیوسته حرکت کند و آینه چشم را صیقل نماید و چون چشم

مگس و غیره که کوچک است و پلک ندارد بنا بر این دو دست آن‌ها را چنان آفریده

که پیوسته بر چشم مالیده شود و چشم را صیقل نماید چنانچه مذکور شد و از عجایب چشم آنکه

در اول چه برآید از غضب سر و از ترسش درد و ... چون چشم و ... بر

بنا بر این پروردگار رنگ ... در جنبش گردن او را ... و گردن را به طول ...

که به هر طرف تواند گردید و چون چشم را ضعیف آفریده بنا بر این از بهر حفظ

در زیر مژگان پیشانی جای داده و ابرو را ... بر سرش نهاده و پوستی را

غلاف چشم ساخته که آن ... گرم و نرم ... پوست پوشیده

گرد و ... آفریده که ... قرآن به ... جای داده

خواننده ... و ... پیوسته ... پرورده

آب ... آفریده ... که از ... خون ... قرار ... شده

است ... در ... حواس ... الخمس ... بیرون

بر عجایب ... چشم ... جوهر ... هم

گرد و بهم پیوسته داشته اند که هر دو دل و ریه را استخوان سینه فرو گرفته که نفس خوب است

و نفس زار نشود و مانند صدف ترا هیچ آزموده که هوا در آن بینه شود و سخن را لب هم

بر هم زند و گاه هرگاه که زیاده بر حاجت هوا از آن زود بر شود و آنند که از دو خود را به دماغ رسانند و نیز

هرگاه که هوای خنک یا گرم و سرد یک دفعه داخل نشود موجب ضرر دماغ گردد و از

پرسند که پرده دل رحم چرا حرکت کوشش را فرا گرداند جواب که از بهر آنکه چون هوا از آن نفرت می نهند

و به کوشش داخل نشود تا به رگ نه اجسام لطیف داشته از نفسهای بینی آنکه هوا در آن

در هر نفسی و ره از آن راه بشش جبل رسد و دل را خنک گرداند و از دل به رگهای بزرگ

که از دل رسته است داخل شود و از رگهای بزرگ به رگهای کوچک رود و از رگهای

کوچک به رگهای کوچکتر داخل شود تا آنکه به سراسری بدن رسد و بدن را خنک نماید و چون

گرم شود با بخارهای فاسد آمیخته شده از راهی که رفته بر گردد و دیگر از فایدههای بینی آنکه

از هوا به دماغ رساند و دماغ را تازه گرداند و بوی خوش و ناخوش را بو رساند

و حیات انسان و حیوانات بدین نفسهاست که اگر نفس منقطع شود حیات منقطع

خواهد شد و بعضی از علما گفته اند که در شب و روزی هر انسانی بیست و چهار هزار نفس

میکند و گفته اند که شش یکبار نفس میکشد دل پنج بار حرکت میکند پس دل شبانه

روزی صد و بیست هزار بار حرکت میکند و هر نفسی از نفسهای شش نیز از حرکتهای

از حرکتهای دل حیات تازه ایست از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر آید

و دیگر از وی

دیگر از فایده‌های بینی آنکه در آن هوا معتدل شود و از آسیب رسیدن سردی به شش و دل و زیان نرسد و دا
فایده‌های بینی آنکه حرفها به آسانی از مخرج بیرون آید به بینی که کسی را که دماغ گرفته باشد نفس
بینی از حرفها بیرون آید دشوار شود و از نعمتهای پروردگار آنکه در میان بینی دیواری کشیده
که تا سقف بینی را نگاه دارد نیفتد و فایده دیگر بینی را خوش نما گردانید که اگر بینی
بینی یک سوراخ میداشت بد نما میبود و دو شده از نعمتهای دهان و زبان آنکه پروردگار
که دل خواهد که مطلب و مراد خویش را بکسی ظاهر ساختن نماید آن زبان را
امر فرموده در گفتنی و همچو دهان در آید و به مخرجی که رود آوازی و حرفی
ظاهر شود از ترکیب حرفها مراد دل فهمیده گردد و آنکه پروردگار قصبه شش را
با شش مانند نایی ساخته شش نرم نایی است از بیرون آمدن هوا از حنجره
انواع صوتها و صداها ظاهر شود و از نعمتها آنکه از قسمی هزار آوازه در آواز هم
نمی مانند چنانچه روی آدمی که کم و خشت هیچ صورت از چندین هزار روی هم
نمی مانند و حکمت در این آنست که شوهر زن یکدیگر را بشناسند که تا محرم و وارث
و غیر وارث آشکار شود و در معاملات نیز یکدیگر را بشناسند که کسی غلط حق کسی را
بدیگری ندهد پس اگر اختلاف در آوازها و روها نمی بود نظم جهان برهم میخورد از این جدا
ی این اختلاف ظهور کمال قدرت متعال است تبارک الله احسن الخالقین و بعد
پروردگار بقدرت کامله در دل ... مثل جهی ساخته ... است و این

و این عضو است به شکل آن را ذهبه سیه و نیه و دیگر مر آب و طعام است و متصل معده

است و این عضو را به عربی مری میخوانند و پرده‌ها رنگ‌کش که از برای هم نفس

پوشیده آنکه [illegible] بطعام از بین راه داخل نشود و در وقت آواز دادن و سخن کردن سر

پوشش برخواسته میشود پس اگر در اثنای خوردن و آشامیدن چیزی در هم نفس داخل

شود بسرفه دفع میشود و شش متصل در را به آدمی زنده نگه می دارد نفس پاک نشود

هرگاه دل پوشیده [illegible] به نفس دم می انشاء به امر حضرت باری در فرمان و پرورده

او را در میان شکم که از آفت دور است و جای داده از بهر حیات پرده بر

وی پوشیده و برگرداد [illegible] از آن نهاده [illegible] بی محکم ساخته و پوشیده

سنش اندوه نموده تبارک الله احسن الخالقین و شمه از حکمتهای ولادت طفل که چون

در رحم مادر اعضای طفل تمام گردد و جای بروی تنگ شود با الهام الهی به حرکت

در آمده راه بیرون طلب کند و سر خود را بجانب آستانی پیش نموده بیرون آید و پرورده

بحکمت که او به رحمت خویش در و پدر را مشفق و مهربان ساخته در تربیتش سعی

نمایند و از برای غذای طفل خون حیض را به پستان نهاده و آن را ساخته آن شیر سفید گردانیده

و طفل را ملهم ساخته که مکیدن آن نماید و سر پستان را مدور ساخته که در دهن

شود و مکیدن بیرون نماید چون طفل از برای استحکام بدن محتاج بخوردن نان [illegible] بی

شود به قدرت کامله از بهر وی دندانهای محکم و طلب از گوشت برویانیده دندانهای

پیش را تیز و برنده

چیزی را بپزد و نازک کند و هر چه سازد که بدان گوار تواند شد و چیزها را تواند پرورد و
نهالی خشک بعضی را در وی سبز آمیزد که خوش بود نهالی خشک شکسته را بپزد
و بعضی را بهمی آمیزد که <u>طعام بدان نرم شود</u> و به آسانی از گلو فرو رود و معده را
هضم نمودن آن به جز کردن و چیز حکمت که چون طعام در دهن جا گیرد نرم گردد
و به آب بسته که متصل در دهن بود بسته خبر شده از راه معده فرو رود و معده شود و
در معده یکباره دیگر پرورده داند آن آمیزد که به پخته گردد و چون پخته شود صافی آن را
رگهای باریک که بجگر متصل است داخل جگر شود و در آن که در معده می ماند قوت
دافعه کنار سر معده است آن را برون که بدان متصل است اندازد و آنچه داخل جگر
میشود دیگر باره که پرورده گردد آن آمیزد جوشش میزند و پخته میگردد و از آن خون
و صفرا و سودا و اندک رطوبتی بهم میرسد داخل این خونست و کف آن صفرا
ست و درد آن سودا و خون به قوت صفرا از راه رگها که بجگر متصل است بجمیع
بدن میرسد و گوشت میگردد و جزو بدن میشود و غذائی که در رگها چکیده گردد اند مثل
نقصانیست که قطره‌های برگ درخت پخته گرم میگردد و به قوت آن جوامت
استخوانها بدان قوت میکرده میگردد و در تو بنیاد دیگر بهم میرسد که تا شب مثانه میرود
و برد دلی از حکمت کامله چون انسان از عضوی دنیا آورده اند از مقداری از نطفه

میبیند که زبان باز کرده دیگر به زبان خود چیزها بگوید و بعد از چیزها را فراموش نخواهد بر
دوست و دشمن را باز گیرد و بشناسد و راه‌ها را گم نکند و چپ و دست را فرا گیرد و خط
و کتابت را فرا گیرد و داد و ستد فراموش نمی‌کند پس این حال آدمی را مقداری از قوا
هوشی داده که مشتبه را فراموش نماید و نه پیوسته در اسف و حسرت نباشد و گرنه
دست از زندگی کشند و بزرگ زن و فرزند نشاید و به بهانه که مردم در حق او نیکو و خود را
هوش کند و کینه در دل گیرد و از حکمتها اینکه طفل بی عقل زاده در می‌آید نه اینکه گرفتار
عقل میبود و بر برهنه از شکم مادر بیرون می‌آمد و میدید که بر عورتش نظر میکرد خجل میشد و
دلگیر میگردید و چون میدید که دیگران او را شست و شو میدهند و در لفافه می
پیچند و در گهواره می‌بندند کمال خشم و الم او را حاصل میشد و فایده دیگر اینکه اگر عقل
میبود و عاقل میزایید تمام والده و حیران میبود بشیر دادن و انواع حیوانات
و آسمان و زمین او را حیرت دست میداد و از جمیع تن پراکنده و طرح مبهوت که چیزی باد
نبود نشنست از نوحه چنانچه طفل و مرده عاقل زیرک که با سینه برهنه طفل را نزدود
بیابان یا فرمای را دیگر و آداب اینها را می‌آموزد و مردم عاقل بنا بر آنکه حیرت
و بیرون نه آنجا او را حاصل میشود چیزی یاد نمیگیرد و فایده دیگر اینکه اگر زن
و پی عقل نباشد و او را بازی طفلان نکند و نظر پدر و مادر شیرین نخواهد بود و از نظر

بخش محفوظ

نزبیش تحفظ نگاه دارند و نیز بعضی دیگر از برای ذوات نفسی غنی هر آن مد نظر نیست
که مدتها پرورده و او را تربیت نموده بیش و در کنار خود بزرگ کنند و بعضی
دیگر را ابتدا سند و وارث و غیر وارث و محرم و غیر محرم از هم جدا می نمایند گرده
و فایده دیگر آنکه در و پدر و مادر فرزند برادرانه و فرزندان نیز قدر ایشان بدانند
و چون اندک اندک بزرگ میشود و عقلش اندک اندک می افزاید و چه طلب
معاشش دانا میگردد و چون هر دو را وفا رو انتساب می است و در کار بست
بنا بر این بهتر در کار آورد او را بعد از سن بلوغ رانش و بر زنت میدهد و چون در
زنان یکی رود زنان کت مطلوب است زن ابتدا نزاع و میکند در شهر کت که حسن
الهامی نفسی پس هر که بچشم دل ملاحظه کند که از خلقت انسان تمام او را تمام بعضی
بوجه پروردگار حکیم دانای توانای سمیع بصیر مدبر کرده بهم میرسد چرا که غافل
غفلت مذکور است که افعال مشتمل بر کمال حکمت خود گردد و حاصل نتیجه و واقعه
تمام جز صد و ... میگردد بدانکه چون فکر در آثار موجب معرفت پروردگار است
بنا بر این ثواب عظیم دارد و در کتاب کلینی از حضرت امام جعفر صادق علیه
السلام نقل شده که افضل العبادة ادمان التفکر فی الله و فی قدرته یعنی افضل
عبادات بسیار در فکر خدا نمودن و قدرت خدا نمودن است و حق تعالی اهل فکر را
بتفکر مدح و ثنا کرده و فرموده که و یتفکرون فی خلق السموات والارض

بنه

روزه دار بود از جوانی در جواب گفت که گرسنه اجنب میشوم و در روز خود را به فکر میکنم

اما به فکر در ذات خدا واقع نشود چرا که فکر بکنهش نرسد بلکه انکشت به تفکر در آثار

دیر نبود و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که من نظر فی الله کیف

هو هلک یعنی هر که فکر کند که خدا چونست هلاک میگردد و از حضرت امام محمد باقر ع

روایت شده که ایاکم والتفکر فی الله ولکن اذا اردتم ان تنظروا الی عظمته فا

نظروا الی عظیم خلقه یعنی حذر کنید از فکر در ذات خدا ولیکن اگر خواهید که نظر

کنید در عظمت پروردگار پس نظر کنید بمخلوقات عظیم پروردگار و از حضرت

امیر المومنین علیه الصلوة والسلام منقولست که من تفکر فی ذات الله تزندق ومن تفکر

فی الاء الله یعنی هر که تفکر در ذات خدا کند ملحد میشود و هر که فکر در نعمتهای خدا

کند توفیق خواهد یافت و شک نیست که فکر در نعمتهای پروردگار باعث توفیق

است چرا که بنده هر چند فکر در نعمتهای پروردگار میکند معرفت و محبتش زیاده میشود

و طاعت و عبادتش کامل تر میگردد و در فصل دیگر بر وجود پروردگار دلائل

توانائی انکه میدانیم که هر که از پی تحقیق دین و خداشناسی که کارش بس خطر ا

رسد و دستش از همه چیز بریده شود و از همه کس نا امید شود و در این حال یکی

متوسل شود که او را از ان سه بورطه نجات دهد و آن کس خدای دانائی توانا است

بورطه که شوی نا امید از همه کس نه به پیش نیست امید ت الا که ذات خدا

روایت شده

روایت شده که یکی از زنادقه در پیش حضرت امام جعفر صادق علیه السلام انکار صانع
الله تعالی مینمود حضرت امام علیه السلام فرمود که آیا بدریا نشسته و غریق گشته آری
امام گفت بلی روزی در دریا بودیم ناگاه باد تندی وزید و کشتی را
شکست و کشتیبانان غرق شدند و من بر یکی از تخته‌های کشتی چسبیدم و امواج دریا
غرق شده و در آن حال امید از همه بریدم و از آنجا که باد آن تخته را از غرق بر کشتی
کشتیبان بود و به آن امید نجات برمی‌آمد چون آن تخته را نیز موج برد
و آن مردن بخود قرار دادم امید دستگیری داشتم که غرق نشدم پس حضرت
امام علیه السلام فرمود که همان صانع خدای تعالی است که در آن وقت بدان امیدوار بودی
و او دستگیری کرد و ترا از غرق نجات داد پس آن زندیق از روی دست امام علیه السلام حضرت
اسلام آورد و دیگر نقل شده که از حضرت امام جعفر صادق پرسیدند که دلیل بر هستی
پروردگار چیست فرمود که بزرگترین دلیل بر هستی صانع هستی خودست زیرا که هستی
از دو حال بیرون نیست یا من خود را آنگاه هست کردم که
هست بودم یا آنگاه که نیست بودم اگر خود را آنگاه هست کردم که هست بودم
این محال باشد زیرا که هست را هست کردن محال باشد و اگر خود را آنگاه هست
کردم که نیست بودم این هم محال باشد زیرا که نیست هست کردن محال است پس
پس معلوم شد که مرا هست کرده و هستی ام نه هستی از دیگری باشد و دلیل دیگر بر

بر واجب الوجود آنکه میگویم که هیچگونه محال نه و مبادا که هرچه هست واجب بود که هستی برداشت
او روا نباشد و از غیر هستی نیافته باشد و آنرا خدای واجب الوجود گویند و دیگر
هستی برداشتن روا باشد و هستی از غیر یافته باشد آنرا ممکن الوجود گویند پس اگر
واجب الوجود که هیچ هستی برداشتن روا نیست نبود هیچ ممکن موجود نشدی زیرا که
نیستی بر جمیع ممکنات روا است و هرچه نیستی برداشتن رواست بوجود نشود
زیرا که ظاهر و معلوم است که هرچه هستی و نیستی نظر بذات او مساوی باشد خود
بخود بی آنکه دیگری او را موجود کند موجود نشود پس اگر غیر ممکن موجود نباشد پس ثابت شد که واجب
الوجود هست که ممکنات همه وجود از وی یافته اند و ازین دلیل که بر واجب الوجود
گفته شد دانسته شد که حق تعالی ازلی و ابدیست یعنی همیشه بوده و همیشه باشد
همیشه بود و دلیل دیگر آنکه معلوم است که ذات پروردگار عالمیان اگر همیشه نباشد و در وقتی
از اوقات معدوم باشد لازم آید که هرگز موجود نشود زیرا که کسی نیست که او را
موجود سازد چرا که هستی همه چیز از وست و بنیت ظاهر و روشن است که
معدوم خود بخود موجود نشود پس واجب است که حق تعالی ازلی باشد و دلیل دیگر آنکه وجود
حق تعالی عین ذات اوست پس نیستی بر وی محال باشد انشاء الله تعالی
چنانکه خواهد شد که وجود حق تعالی چون عین ذاتست حق را از وجود خود
جدایی نبود و همیشه هست را هیچ نیستی راه نمیشود انکس که روا بود وصف عدم برد

شایسته منصب

شایسته منصب خدایی نبود؛ و سؤال اگر پرسند که دلیل بر آنکه پروردگار شریک ندارد چیست
بگو که دلیل بر این آیات قرآنست؛ قل هو الله سوره ایست که در اثبات یگانگی پروردگار
نازل شده و از جمله آیات این آیه است الله لا اله الا هو الحی القیوم یعنی
الله تعالی ذاتیست که بجز او خدایی نیست؛ او حی است؛ قیوم و مخفی نماند که
یگانگی پروردگار حاجت به دلیل نقلی ندارد؛ دلیل عقلیش ظاهر و نقلی برای تأیید
است بلکه ظهورش در دین بمرتبه رسیده که احتیاج به ذکر دلیل ندارد؛ منقول اگر پرسند
که دلیل بر آنکه پروردگار مثل و مانند ندارد و از جنس هیچ موجود نیست چیست
بگو که دلیل بر این آیه لیس کمثله شیء است که حق تعالی خود را بدان وصف نموده که
یعنی نیست مثل او چیزی؛ دلیل دیگر بر این آنکه میگوییم که اگر چنانچه از جنس چیزی باشد
لازم آید که در اشتراک شده و ثابت نمودیم که در او ترکیب نیست؛ دلیل دیگر آنکه هر
غیر ذات حق تعالی است همه ممکن اند پس ذات باری تعالی از جنس چیزی نبوده
بجز این از جسم و عرض مانند نباشد. اگر پرسند که جسم و عرض چیست دلیل بر
جسم چیست و چیست بگو که جسم نام چیزیست که در او عرض تعلق بوده باشد
مانند سنگ و خشت که هر چه ترکیب باشد محتاج خواهد بود به اجزا؛ یعنی اجزاء او هم
ترکیب نماید و عرض چیزیست که قائم بجسم باشد و وجود نتواند شد مثل رنگ
و بو و طعم و امثال آن پس ذات مقدس الهی نه جسم است و نه عرض

دوم آنکه محتاج بغیر شده و احتیاج بر ذات حضرت باری تعالی محالست پس
چون ثابت شد که ذات مبرا است از ترکیب و از جنس چیزی نیست پس نتوان
گفت که خدا چون است و چه چیز است خدا بهر چه دانی نبود هرگز بی مثال و مانند
در ذات خدا چون و چه گفتن جهل است زانرو که از جنس آنچه دانی نبود و از آنچه گفتیم معلوم شد که
کسی هم کنه ذات حق سبحانه و تعالی نمیتواند رسید زیرا که هر چه او را مثل و مانند نباشد
حقیقت او را ادراک نمیتوان نمود پس هر چیزی که بنظر در آید و وهم او را ادراک کند
او غیر خداست تفکر در ذات خدا کفر بود همین است سبب که تفکر در صفت باید
نمود نه در ذات چون تفکر در ذات آورده شود در ذات اله پس چون ثابت شد که مبرا از
جسم نیست و بیکر نیست پس [illegible] و از اعضا مثل چشم و گوش و زبان
و پای و دماغ و دست و پا و غیر آن ندارد پس اگر کسی گمان کند که خوردن و خوابیدن
و نشستن و برخاستن و آمدن و رفتن و حرکت کردن و ساکن شدن بر ذات خدا
نسبت روا است کافر است پس [illegible] که هر [illegible] است [illegible]
که چون خواهد که [illegible] دریافت [illegible] میکند در بعضی از اجسام مثل درخت
و هوا و غیر آن [illegible] و بعضی انبیا [illegible] فصل دیگر باید اعتقاد نمود که آنچه معروف به
است [illegible] و غیر آن [illegible] میکنند [illegible] محتاج [illegible] است [illegible]
اثر میکند چون گفت فعل الهی [illegible] نیست پس [illegible] گفت که

فعل خدا بوست

نفی نفیه چون نسبت شر ابر ذات که نسبت بآن کرد و نسبت از شر و صفات قدرتش پر

نفی نقص به اصر کرد بنا کرده جهان نه کرد از نفیه خود ذات تو نسبت نفس چون بیان

کرده ام که هر دو را در جسم نیست ذات از اعضا منزه است پس اگر اشتغال نمود که آنچه

بحواس ظاهر و باطن ظاهر و باطن ذات منزه است آنرا ادراک میکند و آنچه

بحواس باطن آنرا فهم میکنیم پس ذات او از اجتماع حواس ظاهر و باطن آنرا جمع

حس و موجبات مبدا نه ذات او را که متین است بر هیچ چیز رجوع و نسبت بر ذات مقدس

نتوان شد و نیست چون عقل و فهم بکنه علم حق تعالی نتوانند رسید پس نتوان گفت

که مکان چه است زند طاق بگردون عقل بود از حساب

زه بیرون هر ذره که هست او بوده خود در آن داند همه را همه چون دوگانگی

نماید که جمیع کتب گفته است علم حق تعالی نبوده منطقهای منتظم کرده است چون

ثابت شد که هر دو را در جسم نیست پس اگر اشتغال نمود که در مکان او جهت دو ر

جهت ثابت شد زیرا که مکان و جهت مخصوص است پس اگر کسی اعتقاد کند

که هر دو مکان در آسمان است یا در زمین یا در مشرق یا در مغرب است یا

شمال است یا در جنوب است کافر است و اگر اعتقاد نموده که هر دو را در یک

در مکان و جهت نیست در همه جا حاضر است بجمیعی که قدرت بر همه چیز

در همه جا در قدرت بهمه کس دارد و آنچه یعنی بهمه چیز در همه جا در

جهت که سبب آن است شمرده شد که ذات خدای تعالی از آن منزه است که تشبیه شده
او منزه شد یا آنکه مکان وی نباشد و در اثنا باشد همه جا با همه کس در همه جا
فصل چون دانستی که نشستن بر ذات پروردگار روا نیست پس بدانکه
معلوم گردد زمانی نیست زیرا که زمانی چیزی را گویند که در زمان پیدا شده باشد و
خواهد بود که حق تعالی زمانی باشد و محتاج بزمان و چون ازلی باشد پیش از روز و
شب زمانی نبود همچنانکه پیش از مکان مکانی نبود در ذات خدا مکانی ممکن
نیست و زمانی که زمانی با مکانی نبود فصل چون دانسته شد که پروردگار جسم
نیست و در مکان و جهت نیست پس بدانکه دیده نشود که دیدنی در دنیا و در
آخرت محال است زیرا که شرط دیدن آنست که جسم در مکان و جهت برابر بوده باشد
تا دیده شود و ما بیان کردیم که پروردگار جسم نیست و در مکان و جهت نیست و دیدن
وی محال باشد فصل چون دانسته شد که حضرت حق سبحانه و تعالی جسم نیست و احتیا
ج بچیزی ندارد پس بر وی نیست و اعتقاد نمود که الم و لذت عارض ذاتش نشود
زیرا که لذت تغییر است که سبب آن وصول چیزی که نفس بدان احتیاج دارد حاصل
میشود و الم تغییر است که سبب فوت چیزی که نفس بدان احتیاج دارد حاصل
میشود پس چون احتیاج بر ذات مقدسش محال است پس الم و لذت نیز بر وی
لاحق نشود و دلیل دیگر آنکه اگر الم و لذت بر ذاتش روا باشد لازم آید که مثل انسان

و حیوان و سایر

و حیوان و سایر حیوانات باشد و ما چنین دانستیم ذات حق سبحانه و تعالی

مثل و مانند ندارد و دلیل دیگر آنکه لذت نوع تغیر است و مخصوص جسم

و بیان کردیم که هر در دو کار رسیده نیست فصل چون احتیاج بر ذات باری محالست

پس باید دانستن و بگوییم که هیچ صفت ثابت زائد بر ذات او نمیشود زیرا که هر چه

خارج ذات مقدس او بود پس هر آینه صفت نقص باشد زیرا که نقص

بر وی محالست چرا که ما نقص را از او بری و دور است پس باید صفتی که زائد بر ذات

مقدس الهی شود از صفت کمال باشد و این نیز محالست زیرا که لازم می‌آید که پروردگار

در کمال خود محتاج بغیر باشد و لازم آید که پیش از حدوث این صفت ذات مقدس

ناقص باشد و این محالست و چون ثابت شد که ذات حق تعالی از الم و لذت و صفت

حادث و تغیر منزه است پس باید دانستن که مراد از رضا و محبت ثواب است

و مراد از غضب قهر و عذاب دانستن که مراد عقاب است و چنانکه اگر پرسند که ذات

واجب حق تعالی عین ذات است یا زائد بر ذات چنانچه اشعریه گمان کرده‌اند گوییم

وجود واجب عین ذات است اگر پرسند که وجود ممکن عین ذات است یا زائد بر ذات

گوییم که زائد بر ذات است اگر پرسند که وجود که عین ذات واجبست یعنی چه معنی

زائد بر ذات ممکن است بگو که معنی آنکه وجود عین ذات واجبست آنست که

که صفتی بر ذات نیست و دانستن مقصود بر آن رتبه ای که صفت وجود مانند

نشود و بنابر وجود در ممکن غیر ذات است یعنی که ذات ممکن چیزی افزوده که وجود است

نشده و بی وجود در خارج موجود نشود و موجود نیست و معنی در آنکه زاید نشود و دلیل بر مسئله که وجود

که وجود واجب تعالی از ذات جدا است و در مشهود ذات ممکن ذات ممکن با صفت وجود بسیار مشهود از

گویند چه دلیل داریم که وجود واجب تعالی عین ذات است بگوییم دلیل بر این آنکه اگر وجود واجب زائد المسئلة

بر ذاتش بوده باشد هر آینه صفت ذات خواهد و صفت محتاج به موصوف است پس لازم آید

که وجود واجب تعالی ممکن باشد زیرا که هر محتاج بغیر ممکن است و دانسته شد که هر ممکن

محتاج است به علت پس وجود واجب تعالی یا ممکن است یا واجب اما ممکن نمی‌تواند

بود که علت باشد زیرا که وجود همه ممکنات فرع وجود واجب تعالی است و اما ذات

واجب بر علت وجود نمی‌تواند بود زیرا که علت تا خود موجود نباشد علت چیزی نمی‌تواند

شد پس ثابت شد که وجود واجب نیز که عین ذات واجب بوده باشد فصل اگر پرسند

که صفات ذات مثل علم و قدرت و حیات و سمع و بصر عین ذات واجب بوده

باشد یا زائد بر ذات چنانچه اشعریه قایل کرده‌اند بگو که این صفات عین ذات اند اگر پرسند

معنی اینکه این صفات عین ذات واجب‌اند چیست بگو که صفت معنیش نیست که ذات

واجب تعالی در وجود فی نفسه علم و قدرت و حیات و سمع و بصر در خارج است و شود علم بذات

بمعنی سمیع و بصیر است کشف محلی الوجود که عالم و قادر و حی و سمیع و بصیر شود

به صفت علم و قدرت و حیات و سمع و بصر در خارج است و شود اگر پرسند که دلیل بر آنکه

این صفت

این صفات عین ذات واجب الوجود است بگو که اگر این صفات زاید بر ذات
واجب الوجود باشند هر آینه ممکن خواهند بود زیرا که صفت محتاج است
بموصوف پس محتاج بغیر ممکن است و چون این صفات ممکن باشند هر آینه حادث
خواهند بود و محتاج بخالق و ظاهر است که غیر ذات واجب خالق این صفات نمیتواند
شد پس اگر ذات واجب الوجود خالق این صفات باشد و در حالتی که این صفات
را نبوده پس لازم آید که این صفات پیش از وجود موجود بوده باشند و اگر چنانچه
این صفات را آفریده است در حالتی که با این صفات نبوده پس لازم آید که در کار
خود محتاج باشد با تمام این صفات و هر چه محال است و آنچه غیر شد و رجوع ذات
خود ناقص خواهد بود و نقص بر ذات با کمال و خدای کمال محال است با کرد در غیر
خدا ممکن نیست که آن ذات ناقص این صفات صادر شود و دلیل دیگر آنکه
به امری که متناهی نیست چرا که اگر صفات ذات خالق زاید بر ذات باشند لازم
آید که آن متناهی مخلوق باشد و دلیل دیگر قائم به ذات است و شک نیست که تعدد
ثابت مستمی میشود که ذات مقدس الهی صفات زاید باشند و در اینجا بی سبب تعقل
زائده عین انسان و اثر است از آنجا که زاید بر صفات ذات و در این خطها
نیز بود که این صفت نیز نه و این قرینه نقد شد و این نباشد چرا و این نیز
باشد چون تعین هر که و صفت کرد خدا را آن صفات زاید بر ذات او را فرو ساخت

چیز بی دوستی در خدا فزاید؛ هر که دوستی در خدا فزاید؛ پس بدرستی که چیزی از برای
دوستی ثابت شود و هر که چیزی از برای خدا دارد؛ پس نشناخته است خدا را پنهان چه
بود؛ نهم خرد ذات خدا [illegible] پنهان عالم از وی پیدا شود؛ دانش معرفت برای دل محض باشد
معرفت است ادراک کند صفات او را از صفات خدا؛ فصل اگر پرسند که عدل چیست بگو
که عدل آنست که روا شناسد حق تعالی که چیزی خویش در قبیح نکند اگر پرسند که دلیل
بر این چیست بگو که میدانیم که هر که قبیح کند کسی است که نادان و محتاج باشد اگر کسی داند قبیح را
که قبیح است و محتاج به آن نداشته باشد هرگز آن قبیح را اختیار نکرده و دلیل دانستیم
که حق تعالی به همه چیز داناست و به هیچ چیز محتاج نیست پس البته قبیح اختیار نکرده و به
از بهر سر نخواهد زد؛ کردار خدا همه احسان باشد تا خوش نکند کسی را بر حق باشد
نیک کند هر آینه باشد خوش انکس که محتاج و نادان باشد فصل اگر پر
سند که نبوت چیست بگو که نبوت اشارت دگر دانست که خدا پیغمبران بفرستاد
که ایشان نادان [illegible] فصل پیغمبران محمد بن عبد الله [illegible]
مصطفی است و حق [illegible]
آمدن آنحضرت [illegible]
خاتم بود [illegible] هرچند که آدم [illegible] اگر
بپرسند که دلیل بر راستی پیغمبران چیست بگو که دلیل بر راستی پیغمبران معجزه است و

معجزه چیزی است

و بنا بر مذهب حکما در حدوث آسمانها اکرام برای نفی قدم سموات و ارض

فی ستة ایام و در ترجمه شش [illegible] که هر روز [illegible] خدمت اگر باشد

پیش که آفریده است آسمانها را و زمین را در شش روز و آنکه [illegible] که هر دو

شش روز آفریده شود حدوث خواهد بود و اگر پرسنده که حدوث و قدیم چه معنی

دارند بگو که حدوث را چیزی میگویند که نبوده بعد از آن بود و قدیم آنست که همیشه

بوده و هیچ وقت نبوده است که نبوده اگر پرسنده که پیش از آسمانها روز و

شب نبوده پس چون حق تعالی فرموده که آسمانها و زمین در شش روز آفریده

شده از برای آن بوده که معنیش تخمین بشود که هر گاه آسمانها آفریده میشد

و زمین [illegible] بود که اگر ساعت و [illegible] میبود [illegible] در شش روز [illegible] میشد و این مذهب

کسی که عالم را قدیم میداند این آیه معنی ندارد و در کتاب [illegible] الهیه [illegible] قدیم بودن

عالم را به دلیل عقلی و نقلی باطل نموده ایم اگر پرسنده که خلقت آسمانها و زمین چگونه

واقع شده بگو که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که چون حق تعالی

خواست که خلق آسمانها کند امر فرمود که بادها آب را بر هم زدند تا موج

آب بر هم زده شد [illegible] بر روی آب جمع شد پس از آن زمین [illegible] آب [illegible]

دودی از آتش بلند شد آسمانها را آفرید و حق تعالی در کلام مجید خبر داده

[illegible] فرموده که ثم استوی الی السماء و هی دخان و در سفر اول تورات [illegible]

شده که غیبی چون خدای او را نبود منظور آن حمیده و خیر است جهت آنکه نافه شد به سبب کرده بر تبه

مجلس شده و به بند شده و آسمانها را از آن دود آفرید و بر روی آب کفی ظاهر شد

که زمین را از آن کف خلق نمود و بعد از آن کوه‌ها آفرید و زمین را بدان

ثابت کرد چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در بعضی از خطبه‌های خود نقل آنچه را به

تفصیل که مذکور شد بیان فرموده و فضلا اگر پرسند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

پیش از آنکه مبعوث شود به پیغمبری به چه عبادت مشغول بود بگو که آن حضرت همیشه به خدا

پرستی و دوری از بت‌پرستی مشغول بود شیخ مفید در کتاب ... گفته

که اجماع شیعه است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله پیش از رسالت نبی بود و همیشه

روزه میگرفت و نماز میگزارد و طواف خانه کعبه میکرد و چون چهل ساله شد حق تعالی او را

به پیغمبری سرافراز ساخت و فرمود که ... رسالت ... در بیست و هفتم ماه رجب واقع

شد اگر از قسمت ... پرسند بگو که ... تعلق به جمع پیغمبران ... موسی

... پرسند که ... برای ... جواب بگو که ... به جهت ... پیغمبر از ... آید

... وقت خود مشغول ساخت و ... در خلوت ... که ... مشغول

... شب ... که ... شود و ... نشود و ... که ... پیغمبر

... بر ... شده ... امت میشود و ... که ... را ... بر ...

سبب ... امت ... پیغمبران ... و ... بود و ... در ... شود

... شبانه

مجلس رشته گلها را از خواندن درس مصحف مهر علی روشن شده صد شکر سواد دلها
گردیده محبت علی انس من · ای معدن مهر او بود دل بر من · از کنه و داز فلک بسر بزن
محبت مهر علی دال بود در سر من · ای که بنا[illegible] تلوّن بسته خاطر جمع از حوادث دوران
بیت · مهر علی دال بر روشنی روز · ما را چه غم از آتش سوزان بیت · از تاریخ ولا
دت و محل ولادت و وفات علی ابن ابی طالب پرسیده بود که آنحضرت در مکه معظمه در
میان کعبه در روز جمعه سی سال بعد از عام الفیل متولد شده و غیر از آن جناب هرگز کسی در
کعبه متولد نشده چه فرموده بودند از بهر زایش جایی در درون خانه منش بر ادب چرا
ز بهر مولد آن پیشوای [illegible] زمان · شنیده است حضرت چون کعبه را در بود · پس آن مطهره
احرام داخل شده در آن مکان مقدس برادر مریم دارد · بر آن چه فرموده آنکه
پس از چهارم روز نه ندا شنید که هین بر دعلی بگذار · فدای نام چنین زاده ای بود جانم
چنین نیز گویند ما ولی الا ابعد [illegible] که نقل ولادت حضرت امیر در میان کعبه
خوردن خرما [illegible] از اطعمه بهشت دیده روشن گوش ما بشنید [illegible]
[illegible]
ماه رمضان در سال چهل از هجرت نبویه شهید شد اگر از تاریخ ولادت و وفات
مدت عمر حضرت امام حسن صلوات الله علیه پرسیده بود که در مدینه در نیمه ماه رمضان از سال سیم
هجرت متولد شده و بعضی گفته اند در سال دوم از هجرت [illegible] حضرت امام

عمر شریفش هفت سال و چند ماه بود و بعضی گفته اند که هشت ساله بود و سی و هفت
سال داشت که خلافت گذشت و بعد از شش ماه و سه روز بنابر مصلحتی که
با معاویه علیه اللعنه صلح نمود و بعد از صلح ده سال در مدینه بسر برد و زوجه اش
جعده بنت اشعث او را زهر داد و در سال پنجاه از هجرت دو شب از ماه صفر مانده برحمت
ایزدی پیوست عمر شریفش چهل و هشت سال بود و اگر از تاریخ ولادت و وفات
حضرت امام حسین پرسند بگو که در تاریخ ولادت و وفات آنحضرت علما خلاف
کرده اند بعضی گفته اند که در پنجم ماه شعبان از سال چهارم از هجرت متولد شده
و بعضی گفته اند که در سیم شعبان و بعضی گفته اند که ولادت آنحضرت در آخر ماه ربیع
الاول از سال سیم هجرت واقع شد و میان ولادت حضرت امام حسن و امام حسین
شش ماه بود و بعضی گفته اند که شش ماه و ده روز بود و در کربلا شهادت یافت
و در روز عاشورا و بعضی گفته اند که دوشنبه بود و بعضی گفته اند که جمعه بود و آنحضر
را پنجاه و هفت سال و پنج ماه بود یا پنجاه و هشت سال اگر از تاریخ ولادت و وفات
حضرت امام زین العابدین پرسند بگو که آنحضرت در مدینه در ماه شعبان در سال سی و
هشت یا سی و هفت یا سی و شش از هجرت متولد شد و بعضی گفته اند که در نیمه ماه جمادی
الاخر متولد شد و آنحضرت پنجاه و هفت ساله بود که او را هشام ابن عبد الملک شهید
نمود و انما لیجذب در زمان وفات حضرت امیر المؤمنین ع دو ساله بود و در وقت

وفات

وفات حضرت امام حسین ع و او ... سال بود از رسیده تاریخ ولادت و وفات حضرت

امام محمد باقر ع چون بعضی گفته اند در سیوم ماه صفر در سال پنجاه و هفت از هجرت متولد شد علیه السلام

و بعضی گفته اند در غره ماه رجب متولد شد و در سال صد و چهارده روز دوشنبه هفتم ذی الحجه

در مدینه شهید شد و عمر آنحضرت پنجاه و هفت سال بود از تاریخ ولادت و وفات حضرت

امام جعفر صادق ع بر سند چون آنحضرت در هفدهم ربیع الاول از سال هشتاد و سه

از هجرت در مدینه متولد شد و در سال صد و چهل و هشت از هجرت در مدینه در ماه شوال یا در

نیمه ماه رجب به زهر منصور عباسی شهید شد و آن حضرت شصت و پنج ساله بود از تاریخ ولادت

و وفات حضرت امام موسی ع بر سند چون آنحضرت در هفتم صفر از سال صد و بیست و هشت سال

از هجرت در ابواء متولد شد و در بغداد از زهر هارون ... در بیست و چهارم ماه رجب

صد و هشتاد و سه از هجرت وفات یافت و عمر شریف آنحضرت پنجاه و چهار یا پنجاه و پنج سال

بود از تاریخ ولادت و وفات حضرت علی بن موسی الرضا ع بر سند چون آنحضرت در سال

صد و چهل و هشت از هجرت در مدینه متولد شد و از ابو جعفر ... روایت است که

آنحضرت در سنه ... و سه متولد شد بعد از وفات حضرت امام جعفر موسی ع به پنج سال

در طوس از قریه سناباد به زهر مامون در هفتم ماه رمضان از سال دویست و سه از هجرت

شهید شد و بعضی گفته اند در آخر ماه صفر شهید شد از تاریخ ولادت و وفات

امام محمد التقی الجواد بر سند چون در ده رمضان از سال صد و نود و پنج از هجرت متولد شد

وبزهر معتصم در بغداد در آخر ماه ذی القعده از سال دویست و بیست از هجرت شهید شد
و بعضی گفته اند در روایت دیگر آمده که قاتل آنحضرت مامون بود و بروایت دیگر ام الفضل
اگر از تاریخ وفات و ولادت علی ابن محمد الهادی علیه السلام پرسند بگو که آنحضرت در ماه ذی الحجه سنه
دویست و دوازده از هجرت متولد شد و در روایت دیگر این است که در پنجم رجب از سنه دویست
چهارده متولد شده و در سامره در روز دوشنبه در سیم رجب سنه دویست و پنجاه و چهار
بزهر معتز عباسی شهید شد و آنحضرت چهل و یک ساله بود و بعضی گفته اند که چهل و شش ساله
بود اگر از تاریخ ولادت و وفات امام حسن عسکری علیه السلام پرسند بگو که در ربیع الآخر در سنه دویست
و سی و دو متولد شد و در هشتم ماه ربیع الاول سنه دویست و شصت در سامره بزهر معتمد
عباسی شهید شد اگر پرسند که حضرت مهدی علیه السلام در چه تاریخ متولد شد بگو که آنحضرت در سال
دویست و پنجاه و شش از هجرت متولد شد شعر آن مهدی هادی که زما مستور است ؛ در
غیبت اکنون و مشتاقان پر شور است ؛ خواهی تو از حساب ار شش دانی ؛ تاریخ ولادتش ز
نور است ؛ و چون حضرت مهدی علیه السلام متولد شد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام او را از جمیع [illegible]
و شیعه نمود و بعضی را خبر داد و از این جهت حضرت مهدی غایب است و علمای شیعه از حضرت مهدی
مسائل مشکله می پرسیدند و آنحضرت جواب مشکلات ایشان را حل مینمود و وکلای آنحضرت
به شیعه میرسانیدند و غیبت آنحضرت را در این مدت [illegible] سال غیبت صغری میگویند و غیبت
بعد از این مدت را غیبت کبری میخوانند و وکلای ثابت الوکاله آنحضرت چهار کس بودند اول

[illegible]

ایشان عثمان بن سعید است که حضرت امام حسن عسکری ع او را وکیل گردانید و بعد از وی پسرش
وکیل بود محمد بن عثمان و چون وفات محمد بن عثمان نزدیک شد جمعی کثیر از
شیعه بر او حاضر شدند و گفتند که بعد از تو وکیل چه کس خواهد بود در جواب گفت که وکیل
بعد از من حسین ابن روح نوبختی است و چون وفات حسین ابن روح نزدیک شد بیان نمود که بعد از
وی وکیل علی ابن محمد سمری است و چون علی ابن محمد را وفات نزدیک شد علما و اکابر شیعه بوی
گفتند که آیا کسی وکیلست یا نی در جواب گفت که بعد از من کسی وکیل نخواهد بود و ایشان را
خبر داد که بعد از من وکیل نخواهد بود و غیبت کبری داخل شد و آن در سنه سیصد و بیست و نه از هجرت
بود و بدانکه هر که بعد از سمری که آخر وکلاست دعوی وکالت آنحضرت نمود علمای شیعه او را
مردود دانسته‌اند و از این جهت حکم بر کفر حسین ابن منصور حلاج که صوفیان بوی کمال اعتقاد دارند
کرده‌اند و شیخ طوسی رحمة الله علیه در کتاب غیبت نقل کرده که حلاج به قم آمد و به بعض
از عقلا دعوی وکالت صاحب الامر علیه السلام نمود تا آنکه علی ابن بابویه قمی بوی آزار رسانید
و بوی سب آورده از قم بیرون رفت اگر پرسند که چونست که سنیان با اینکه میدانند که شیعه
منتظر صاحب الامر گشته‌اند بر او انکار ایشان از روایات آنحضرت بیان نموده ۱۲ را به ...
حضرت مهدی ع را دارند و از کسی را مجال انکار نیست اگر پرسند که سنیان در روایات
آنحضرت چه اعتقاد دارند جواب گوئیم که سنیان در این باب مختلفند جمعی از ایشان را اعتقاد
آنست که آنحضرت متولد نشده و فرزند امام حسن عسکری ع است و این مذهب ... است از

اند منجمله شیخ ابو المظفر سبط جوزی در کتاب خصایص و محمد ابن طلحه شافعی خطیب دمشق
و نیز قول شیخ محیی الدین عربی در کتاب فتوحات نیز این است که آنحضرت متولد شده و اما
اکثر سنیان چون ایشان را با اهل بیت رسول الله صلعم آشنائی نبوده و طبعیت [illegible]
این مقدار عمر کنند بنا برین گمان کرده اند که آنحضرت هنوز متولد نشده و گفته اند که امام
حسن عسکری ع را نسل نبوده و این طرفه است که این جماعت در طول عمر حضرت مهدی تعجب نموده
با آنکه اعتقاد دارند که حضرت نوح علیه السلام و غیر از وی بعداد شقیق عمر دراز کرده اند و شیخ
را اعتقاد در طول عمر این جماعت تعجب در طول عمر حضرت مهدی علیه السلام نمودن محض جهالت
و سفاهت است و بدانکه علاء الدوله سمنانی که از سفهای زمان خود بوده و سنیان او را از
بزرگان دین خود میدانند خلاف اجماع شیعه و سنی نموده در تصنیفات ذکر کرده که جماعتی از
اهل قبله را اثنا عشری و رافضی میگویند ایمان ایشان آنست که اعتقاد کنند که محمد
ابن حسن عسکری زنده است و مهدی اوست و بیرون خواهد آمد و نمیدانند که آنگاه که او غایب
شد در طبقه ابدال درآمد همچنین عمر یافت تا [illegible] ابدال شد نوزده سال قطب بود و فوت شد
و او را مرقد است و او در مدینه رسول دفن کرده اند پس شب [illegible]
شد و شبه این قول از آنست [illegible] صاحب این اعتقاد ملعون است [illegible]
که درویشان نوربخشی [illegible] در باب این اعتقاد باطل بر خود [illegible]
و اعتقادات باطل این مرد جاهل کذاب را در رساله علیحده ذکر نموده ایم اگر [illegible] سبب

[illegible]

ببر

غیبت حضرت صاحب الامر علیه السلام چیست بدانکه سبب غیبت قتل دانسته‌اند و خوف از
اعدا است و عنقریب به حمد الله ظهور نموده دنیا را پر از عدل سازد چنانچه پر ظلم بود
که اگر پرسند که در زمان غیبت وجود حضرت صاحب الامر چه فایده دارد بدانکه فایده وجود
آنحضرت بسیار و عالم اسرار بتفصیل آن مطلع است مهدی هادی که رونق ادیان باشد
هر چند نهان ز دیده چون جان باشد خورشید بود ز دیده جهانی روشن هر چند ز ابر
پنهان باشد گر مهدی هادی ز نظر مستور است آثار وجود او جهان معمور است هر چند
گر جان ز دیده غایب باشد از پرتو او کشور تن معمور است اگر پرسند که وقت ظهور
آنحضرت هیچ معلوم است یا نه بدانکه علم ظهور آنحضرت را در داده است از ائمه معصومین علیهم
السلام روایت است که کذب الوقاتون یعنی دروغ گفته‌اند جماعتی که وقتی از برای ظهور
حضرت صاحب الامر قرار داده اند اگر پرسند که علامت ظهور آنحضرت چیست بدانکه در احادیث
علامات بسیار از برای ظهور آنحضرت مذکور است و ما به بعضی از آن اکتفا میکنیم بدانکه از علامات
ظهور آنحضرت آفتاب ... از مسجد کوفه است از جانب خانه ابن مسعود و دیگر از علامات کشته
شدن نفس زکیه است در ظهر کوفه که نجف اشرف است و بعضی از علما گفته‌اند که مراد
از نفس زکیه سیدیست از آل محمد که اسمش محمد بن حسن است و کشته میشود در مدینه و مراد
آن کس بی‌دین و تقصیری باشد و روایت است که چون نفس زکیه کشته شود بعد از پانزده روز
حضرت صاحب الامر ظهور خواهد نمود و دیگر از علامات کشته شدن مرد بیست هاشمی در میان

رکن و مقام و دیگر از علامات ظهور کسوف شمس است در نیمه ماه رمضان و خسوف ماه است
در آخر رمضان و دیگر از علامات ظهور آنحضرت خروج سفیانی است که از جانب روم [illegible]
دوستان و شیعیان را بقتل میرساند و چون آنحضرت در مکه معظمه ظاهر شود اول کسی که بیعت
کند جبرئیل خواهد بود و انصار حضرت سیصد و سیزده کس باشند که در یک شب در مکه جمع
شوند و حضرت عیسی ع از آسمان بزیر آید و از انصار و اعوان آنحضرت باشد و در عقب
آنحضرت نماز کند و در بعضی از خطبهای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که
حضرت عیسی ع در زمان دولت صاحب الزمان ع فوت شود و در پیش مرقد حضرت رسول ص
مدفون شود و از حضرت امام جعفر صادق ع روایت است که در اول روز منادی از جانب
آسمان ندا کند که الا ان الحق فی علی و شیعته و در آخر روز ابلیس ندا کند که الا ان الحق فی عثمان
و شیعته و در این حالت اهل باطل در شک افتند و بعد از آن حضرت مهدی ع از مکه
با پنجاه هزار کس ملک روانه کوفه شود و چون بکوفه رسد لشکری از برای آنحضرت زده
دلو بینند که از راهی که آمده بود برگردد برادر فرزندان فاطمه جمعی بیت پس آنحضرت بر منبر
این باید دالان شقاوت شعار را بکشد و مسجد کوفه را خراب کند و جمعی که مستحق قتل
باشند بقتل رسانند و بمسجد رود و خطبه گوید که مردم از بسیاری گریه نداند که آنحضرت
چه میگوید و بعد از آن مردمان التماس کنند که آنحضرت مسجدی بنا کند چون آن مسجد
گنجایش خلایق نداشته پس آنحضرت مسجد نجف اشرف را ... و در آن حدود مسجدی که

از بر

زینت دهد و از برای آن مسجد هزار در قرار دهند و مسجد کوفه تنگ نماید است که حضرت
در پیش سر قبر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خواهد بود و امر فرماید که از جانب کربلا نهری
بر نجف بیاورند و بر آن نهر پلها و آسیاها قرار دهند و گویا زنان را می‌بینم که آسیا برند و بی
آزار آرد نمایند و از کوفه لشکرها به اطراف فرستند و عالم را مسخر نمایند و به برکت ظهور آنحضرت
عالم پر از خیر و برکات شود و گنجها تمام از زمین بیرون آید و مردمان تمام غنی و توانگر شوند
و فقیری بهم نرسد که بوی احسان توان نمود و عالم پر از عدل شود و آنحضرت با الهام الهی
در میان مردمان حکم نماید و رجوع به شاهد و قسم ننماید و جمیع مذاهب باطل گردد و هر که از
غیر مذهب اثنا عشری باشد بقتل رسانند و از یک کس فرزندان بسیار بهم رسد و عمرها بسیار شود
و در آن عصر دختر شود و عدالت بجایی رسد که اگر کسی در زمینها ده و خر و گوسفندان
موضعها بهم آیند و علف بچرند و در میان مردمان کینه و جمیع بر کنند و چون زنده را انوار بر
مرده‌ها نیز از برای ما سخن خورد و گویند که کاشکی در این زمان زنده بودیم تا ببینیم
و برکت و عدالت را که شد به ظهور می‌رسد اگر پرسند که آنحضرت در چه روز و در چه سال ظاهر
خواهد نمود بدانکه روایت است که آنحضرت در روز شنبه دهم عاشورا در سال فرد مثل یک سه پنج
یا هفت یا نه یا بیشتر خواهد شد اگر پرسند که مدت دولت آنحضرت چه مقدار خواهد بود بدانکه بزرگ
که مدت سلطنت آنحضرت هفت سال خواهد بود در روایت دیگر نوزده سال خواهد بود و
هر روز در آن سال برابر ده روز باشد و هر ماهش برابر ده ماه و هر سالش برابر ده سال اگر پرسند که

رکن و مقام و دیگر از علامات ظهور کسوف شمس است در نیمه ماه رمضان و خسوف ماه است
در آخر رمضان و دیگر از علامات ظهور آنحضرت خروج سفیانی است که از جانب دمشق بیرون
آید و از شیعیان بقتل میرساند و چون آنحضرت در مکه معظمه ظاهر شود اول کسی که با وی بیعت
کند جبرئیل خواهد بود و انصار حضرت سیصد و سیزده کس باشند که در یک شب از اطراف جمع
شوند و حضرت عیسی از آسمان بزیر آید و از انصار و اعوان آنحضرت باشد و در نماز اقتدا
به آنحضرت نماید و در بعضی از خطبهای آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که
حضرت عیسی ع در زمان دولت صاحب الامر ع وفات یابد و در پیش مرقد حضرت رسول ص
مدفون شود و از حضرت امام جعفر صادق ع روایتست که در اول روز منادی از جانب
آسمان ندا کند که الا ان الحق فی علی و شیعته و در آخر روز ابلیس ندا کند که الا ان الحق فی
عثمان و شیعته و در این حالت اهل باطل بشک افتند و بعد از آن حضرت مهدی ع از مکه معظمه
با پنجهزار کس ملک از ملائکه متوجه کوفه شود و چون بکوفه رسد لشکری بسیار بر سر راه آنحضرت آمده
گویند که از راهی که آمده برگرد که ما را بفرزندان فاطمه حاجتی نیست پس آنحضرت بر تیغ ابدار
ان نهاد و تمام اهل شقاوت شعار را بجهنم فرستد و بکوفه داخل شود و جمعی که مستحق قتل
باشند بقتل رساند و بمسجد رود و خطبه بخواند که مردم از بسیاری گریه ندانند که آنحضرت
چه میگوید و بعد از آن مردمان التماس کنند که آنحضرت مسجدی بنا کند چرا که مسجد کوفه
گنجایش خلایق ندارد پس آنحضرت تشریف بنجف اشرف برده در آن حدود مسجدی عظیم

بنا

زینب و بدو از برای آن مسجد هزار در قرار دهد و بعد از آن بیش [illegible] مردم دست [illegible]

در پیش روی قبر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد بود و امر فرماید که از جانب کربلا نهری

بکوفه بیاورند و بر آن نهر پلها و آسیاها قرار دهند و پیرزنان [illegible] آسیا بر [illegible]

را بیاورند [illegible] نمایند و از لشکرها باطراف فرستد و عالم را فتح نماید و به برکت آنحضرت

عالم پر از خیر و برکات شود و گنجها تمام از زمین بیرون آید و مردمان تمام غنی و توانگر شوند

و فقیری بهم نرسد که بوی احسان توان کرد و عالم پر از عدل شود و آنحضرت [illegible]

در میان مردمان حکم نماید در روی زمین [illegible] و قسمت نماید و جمیع مذاهب باطله را برطرف [illegible]

غیر مذهب اثنا عشری نماند [illegible] از زنان [illegible] فرزندان بسیار بهم رسد و بعمر بسیار [illegible]

و در آن عصر [illegible] شود و عدالت بحدی رسد که گرگ و گوسفند [illegible]

موضع با هم آب و علف خورند و در میان مردمان [illegible] جمیع بردارند و چون [illegible]

مرده [illegible] خورد و گوید که [illegible] در این زمان [illegible] این [illegible]

و برکت و عدالت را اثبات [illegible] اگر پرسند که آنحضرت [illegible] چند سال [illegible]

خواهد نمود [illegible] روایت [illegible] آنحضرت [illegible] سال [illegible]

یا هفت یا نه یا [illegible] خواهد شد اگر پرسند که مدت دولت آنحضرت چه مقدار خواهد بود [illegible]

مدت سلطنت آنحضرت [illegible] نه سال خواهد بود و بروایت دیگر [illegible] سال خواهد بود [illegible]

هر روز [illegible] برابر ده روز باشد [illegible] برابر ده سال [illegible] اگر پرسند [illegible]

رجعت در زمان حضرت صاحب الامر علیه السلام چون ثابت شد که در این اهل بیت پیغمبر ثابت شده
که در زمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام جماعتی از مؤمن و غیر مؤمن زنده خواهند شد و
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که در ماه جمادی الاخر و ده روز از رجب بارانی صل ثلثه
خواهد شد که هرگز کسی ندیده باشد و بدان باران گوشتهای مردگان در قبرها رو
ئیده گردند و از قبور بر آیند آن جماعتی که مخصوص در روایت مذکور است که زنده خواهند شد
پانزده کس از دین داران است حضرت موسی و امی اصحاب کهف که هفت کس بوده اند و یوشع
نون که وصی موسی است و سلمان فارسی و ابو دجانه انصاری و مقداد ابن اسود و مالک
و ایشان انصار آن حضرت خواهند بود اگر پرسند که دلیل برای رجعت چیست گوییم که دلیل برین قول
ائمه معصومین علیهم السلام است و ایشان همه خبر داده اند از رجعت و دلیل دیگر قول حق
تعالی است و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بایاتنا اگر پرسند که این آیه چون
دلیل است بر رجعت گوییم که مضمون این آیه این است که روزی است که حق تعالی در آن روز
از هر امتی جماعتی از مکذبین را حشر خواهد بود و یقین که این روز غیر روز قیامت است
چرا که در روز قیامت همه خلق زنده خواهند شد و حق تعالی خبر از قیامت داده و گفته
که و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا و مضمون این آیه این است که حشر میکنیم همه ایشان را
و کسی از ایشان را وا نگذاشته ایم و دلیل دیگر برین حدیث مشهور حضرت رسالت پناه است
که شیعه و سنی روایت کرده اند کلما کان فی الامم السالفه یکون فی هذه الامة و مضمون

این است

این سنت که بر امتان پیش واقع شده در این امت واقع شود و حقتعالی در امتان پیش مرده‌ها
زنده ساخته در چندین موضع از قرآن خبر داده و بر کسی پوشیده نیست که دلیل رجعت
نهایت کافی است و سنیان بغض اهل بیت رسول منکر آن شده‌اند و در اول کتاب صحیح مسلم
که از معروفترین کتابهای سنیان است مذکور شده که جابر جعفی میگفت که رجعت حقست و هزار حدیث از امام محمد باقر
شنیده بود و اهل سنت حدیث از وی روایت میکردند و چون این سخن گفت به این تهمت دیگر
دار و دیگر از وی حدیث نشنیدند و روایت نکردند ای دوستان ببینید که اهل سنت چگونه
با اهل بیت عناد داشته و ورزیده‌اند که بعض انکه بر او ثقت داشته به رجعت تابع اهل بیت بوده
اند دست از وی برداشته و خود را از دین بیرون نموده و هزار حدیث گروه رد کرده اند و از بیست انکه
این حال که حدیث مرسلی که بخاری و مسلم از مروان ابن حکم روایت نموده عمل میکنند
بلکه صحیح میدانند با آنکه حضرت رسول مروان را با پدرش از مدینه اخراج نموده بود و لعنت
بر او و بر نسلش کرده بود و او مخالفت حضرت رسول کرده به مدینه پس فرستاد و او را
خود گردانید و آنقدر قبایح از مروان در عثمان صادر شد تا آنکه مؤمنان اتفاق نموده
کشتند و چون عثمان کشته شد مروان با تمام زنان که حضرت امیر بیعت کرده بلشکر عایشه
پیوست و از آن حرب گریخت و از کشتن نجات یافت به لشکر معاویه پیوست و در چندین معرکه با آن
امام حرب نمود با آنکه اهل سنت خود روایت نموده‌اند که حضرت رسول در غدیر خم در حق
علی گفت اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله یعنی خداوندا

دوست دار کسی که او را دوست دارد و دشمنی کن با کسی که با وی دشمنی کند و نصرت کن کسی را
که او را نصرت کند و واگذار کسی را که او را واگذارد و باز خود روایت کرده‌اند که رسول الله صلعم بعلی
امیر المؤمنین علیه السلام گفت که حرب تو حرب منست یعنی کسی که با تو حرب کند چنان است که با من حرب کرده باشد
و باز خود روایت کنند که من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی هر که بمیرد و امام
زمان خود را نشناخته مردن وی مانند کسی است که پیش از زمان اسلام مرده اند و دیگر
این چه عقل و مذهب است که بمجرد اعتقاد برجعت معتقد و هزار حدیث جابر را دلائل زده‌اند
مرسل مروان را این معتقد اکنون و مقبول عمل نمایند و آن را صحیح شمارند یعنی که این عمل مخصوص
منافقان اهل بیت رسول است و همیشه در میان شیعه و سنی گفتگوهای در باب رجعت میشده و نقل
که ابوحنیفه مؤمن طاق که از شیعیان اهل بیت بود از باب مزاح گفت که مرا قرض بده و در زمان
رجعت که تو زنده میشوی بگیر مؤمن در جواب ابوحنیفه کلامی گفت که مضمونش این است که
کفیلی بده که خدای تو را به همین صورت خلق نماید با هر چه خواهی بتو قرض بدهم زیرا که شاید تو
بصورت میمون خلق شوی و من تو را آن وقت نشناسم اگر پرسند که با حضرت صاحب از آن
را در زمان غیبت کبری کسی میتواند دید و چگونه در زمان غیبت صغری شیعیان وی بدیدند و
اند طور که اکثر شیعه در کتابهای خود نقلهای بسیار کرده‌اند که جماعتی در زمان غیبت کبری
بملازمت آنحضرت رسیده‌اند و تفصیل آن در کتاب غیبت شیخ طوسی و در کتاب اکمال الدین و تمام
النعمة و در کتاب کشف الغمة و در کتاب صراط المستقیم و غیر آن مذکور است اگر پرسند که در زمان غیبت

ای

کسی در این باب شبهه بگوید که احادیث اهل سنت مذکور است که قریب صاحب الزمان اکثر است
و لقبهای بسیار در کتب شیعه شده که جمعی به قرب حضرت صاحب الزمان رسیده‌اند
از آنجمله مردی از راه همدان از اکثر معظم ازین قبیل نبوده بود به توفیقات پروردگار به قرب صاحب
الزمان رسید و حضرت را ملاقات نمود و این معنی سبب تشنیع او و تقید او شده این قبیل را
در همدان بنی راشد میگفته‌اند و به شیعگی معروف بوده‌اند اگر پرسند که ثواب کسی که در زمان
غیبت حضرت صاحب الزمان آمده باشد چون است بگو که از روایت فهمیده میشود که اگر کسی در انتظار
آن حضرت بمیرد مانند کسیست که با حضرت صاحب الزمان در یک خیمه نشسته باشد و از روایت
دیگر فهمیده میشود که اگر کسی از شیعه بگوید که اگر صاحب الزمان را دریابم او را نصرت و یاری
خواهم نمود ثواب او مانند کسیست که در خدمت صاحب الزمان شمشیر زده باشد بلکه بالاتر
او مانند کسیست که در خدمتش با صاحب الزمان شهید شده باشد و کیفیت احوال دجال چون است
بگو که در خطبه از خطبه‌های حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این احوال مذکور است و مضمون
بعضی از فقرات آن مجملا این است که دجال صاحب این صفت بیرون می‌آید از بلده که نام آن اصفهان
از قریه که نام او یهودیه است چشم راست او کور است و چشم دیگر در پیشانی او است و در
دو چشم او [illegible] فروزنده و میخواند از بس نویسنده هر صاحب سواد و بی سواد در
دو کوه میت از دود و دود به عقب او کوهیست سفید که مردمان می‌پندارند که طعام است
و چون آن ملعون در سالی خواهد بود که در آن قحط سختی شده باشد مرکبش استر میل خواهد

بود و زمین در زیر پایش طی میشود و آن ملعون دعوی خدائی میکند و تابعانش اولاد زنا خواهند
بود و آنها که طیلسانهای سبز میپوشند و اولیاء آن طایفه یهود است و حضرت
صاحب الامر او را در بلاد شام در روز جمعه بقتل میرسانند و در بعضی از خطبهای که از حضرت
امیر علیه السلام منقول است که دجال ابن صید است و در چشمش ازرق است و در
پیشانیش دو شاخ است و دهنش بدبوست و ناخنهای برگشته دارد و لشکرش هزار هزار و سفید
خواهد بود و در کتاب اکمال الدین حدیثی منقول است که مضمون مختصری از آن این است که دجال در زمان
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله متولد شد و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با جماعتی از صحابه بدیدن آن ملعون رفت و
فرمودند که اقرار کن که خدا یکی است و من رسول خدایم پس آن ملعون ابا نمود و [illegible]
آنگاه حضرت امیر کلامی ادا فرمود که مضمون بعضی از آن این است که هیچ پیغمبری نیامده مگر آنکه
امت خود را از دجال ترسانیده و خدای عز و جل وجود او را تا حال تأخیر انداخته تا بزمان شما که
دجال خروج نماید و دعوی خدائی کند و امر او بر شما مشتبه شود پس او را بشناسید و
بدانید که خدای شما اعور نیست و چون خروج نماید سوار خواهد شد بر خری که میان دو
گوشش بمقدار یک فرسخ باشد و اکثر تابعانش یهود و زنان و صحرانشین خواهند بود
و دیگر از دابة الارض پرسیدند که پروردگار در قرآن الکریم ذکر نموده و در سوره نمل فرموده
کرده و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم و از بعضی از خطبهای حضرت
امیر المؤمنین علیهم السلام مستفاد میشود که دابة الارض بعد از دجال در پیش صفا

ظاهر

ای بر میشود و با وی خاتم سلیمان است و عصای موسی پس میگذارد مهر خاتم را بر روی
هر مؤمن پس در آن نقش می بندد در آن بنا که حقاً انه مؤمن و میگذارد عصا را بر روی
میگوید ای بر تو ای کافر و کافر و فرزند امیگند مؤمن را طوبی لک یا مؤمن خوشا حال تو
ای مؤمن کاشکی من در مثل تو میبودم و مانند تو سعادت عظیم مییافتم و بعد از آن
دابة الارض سر خود را بالا میبرد و در که چنان بلند گرداند که هر که در میان مشرق
مغرب است او را ببیند و این صحبت بعد از آن خواهد شد که آفتاب از مغرب بیرون
آید و در این هنگام توبه بر طرف شود و کسی را ایمان دار آن نفع ندهد اگر پیشتر
ایمان آورده باشد و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که فرمودند دابة الارض آدم نیست
بلکه مرد صاحب ریش است یعنی دابة الارض از نوع انسان است نه از قسم باقی حیوانات
است و در خطبه لؤلؤیه که با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منسوب است مذکور است که ظهور دابة الارض
چهار سال بعد از خروج یاجوج و ماجوج خواهد بود و اگر از یاجوج و ماجوج بپرسند بگو که از حق
سبحانه و تعالی در قرآن ذکر کرده و فرموده که یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض بگو
کرد بعضی از احادیث مذکور است که یاجوج یک طایفه است و ماجوج طایفه دیگر است و هر
از این دو طایفه چهار صد طایفه اند و یکی از ایشان نمیرد تا هزار نسل فرزند خود را ببیند
نمیرد یکی تا نزاید هزار و بسیاری از ایشان مرتبه اینکه چون از عهد بر دن آیند اول
ایشان در شام خواهد بود و آخر ایشان در خراسان و بهر چه برسند از نیل و شتر و خوک

دو وحش بگزند و از سلمان فارسی علیه الرحمة نقل است که یاجوج و ماجوج سه صنف اند صنفی
قامت ایشان بیست گز است و عرض ایشان ده گز و قسم دوم قامت ایشان صد گز است و عرض ایشان
بیشتر از دو قسم سیم قامت ایشان بمقدار گوش ایشان است و یک گوش را زیر می اندازند و گوش دیگر
را ردای خود میسازند و در بعضی از خطبهای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مذکور است که
قامت ایشان یک وجب است و ناخنهای ایشان بمقدار قامت ایشان است و دندانهای ایشان
کلنگ است و ایشان آب و گیاه زمین را میخورند و زمین را فاسد میکنند و بعد از آن
حق تعالی مرغان را بر ایشان مسلط میگرداند مانند اصحاب فیل ایشان را هلاک میگرداند
و چون بوی مردار ایشان باعث بدبوئی و تعفن زمین شود مرغان را میفرستند که
ایشان را برچیده در دریا اندازد و در کتاب اکمال الدین مذکور است که یاجوج و ماجوج
را تسویه نفرموده اهلی برهنه اند و پرده گوش را از برای دفع سرما دو گوش بعضی را دو برداده
و بعضی را گوش کسوت مو پوشانیده و پایهای ایشان برهنه است و دندانهای ایشان
مانند دندانهای درندگان است و قوت ایشان از ماهی است که از دریا برداشته
بر ایشان میبارد و اگر در سالی از دریا بر ایشان کمتر باریده شود در میان ایشان
قحط میشود و چون از زمین بزمین دیگر روند اهل آن زمین جلای وطن نمایند و
ایشان را از خود دفع نتوانند نمود و کسی بر ایشان ظفر نتواند کرد از ... است و در ... است
نعوذ بالله من غضب الله از ... رسیده که یاجوج و ماجوج از نسل کسی نیستند بلکه ... آدم

ای ...

بن حال چنانچه منقول است شیخ طبرسی در کتاب تفسیر از بعضی نقل نموده که ایشان از اولاد
یافث بن نوحند و یافث پسر بزرگ نوح است و از بعضی نقل نموده که ترک از نوع یاجوج و ماجوج
است و چون سکندر سد بر روی یاجوج و ماجوج بست ترک بیرون سد ماندند و از جمعی یاجوج
و ماجوج که سد بر روی ایشان بسته شد بیست و یک قبیله بودند و از بعضی نقل کرده
که ایشان فرزند آدمند به آن منی که آدم محتلم شد و نطفه او با خاک آمیخته شد و خلق شدند از آن
نطفه پاک آمیخته یاجوج و ماجوج را آفرید و در کتاب کلینی از حضرت امیرالمؤمنین علیه
و السلام منقول است که جمیع مردم فرزند آدمند مگر یاجوج و ماجوج که فرزند آدم نیستند
اگر پرسند که معاد چیست بگو که معاد اعتقاد داشتن است به زنده شدن در قبر و احوال قبر و
داشتن بهشت به زنده شدن در روز حشر و محاسبه و کتاب و نطق اعضا و حوض و صراط
و بهشت و دوزخ اگر پرسند که زنده شدن در قبر و عذاب و نعیم قبر چون است بگو که حق سبحانه
و تعالی در قبر آن گاه حیات و شعوری به مرده کرامت فرماید که مشغول گردد و تواند جواب گفت
و تواند لذت و الم را ادراک نمود پس هرگاه جواب منکر و نکیر را بر وجه صواب دهد به نعمتهای
از اعمالی که برای سؤال ایشان قرمه‌ای برسد در روزنی از بهشت عنبر سرشت بر او
بگشایند و هرگاه این جواب را بر وجه صواب نتواند داد به دوام گزنده‌ها و عقرب و عذاب الهی
گرفتار گردد و دری از درهای دوزخ بر او گشایند و از ابن بابویه رحمة الله علیه
در کتاب اعتقاد از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حدیثی نقل نموده که

اینست که درک سه نوع است چون دوستان مطیع با میرند ایشان را مژده میدهند
بنعمت ابدی و چون دشمنان با میرند بشارت میدهند ایشان را بعذاب ابدی
اما مؤمنان گناهکار چون بمیرند برایشان معلوم نشود که عاقبت ایشان چون است و در
ترس و بیم و حزن بوده باشند و حق سبحانه و تعالی ایشان را با حال دشمنان یا با دوستان
نخواهد ساخت بلکه ایشان را بشفاعت ما از جهنم بیرون خواهند آورد و بعد از آن فرمود
که باید عمل نماید و بگیرند عقوبت را کوچک نشمارید زیرا که بعضی از گناهکاران هستند
که شفاعت ما به ایشان نمیرسد مگر بعد از عذاب سیصد سال و روایات اهل بیت مستفیض
میشود که خدا را در دنیا بهشتی است در جانب مغرب و دوزخی است در جانب مشرق و
ازین بهشت و دوزخ دریچه به قبرها میگشایند و ارواح مؤمنان از میوه‌های این بهشت
تا روز قیامت محظوظ و بهره مند میشوند و کفار با آتش این دوزخ تا روز قیامت
معذب خواهند بود و از پرسش فشاری که اهل قبور را واقع میشود مخصوص
نیست بکافر و روایات اهل بیت علیهم السلام مستفیض میشود که کم کسیست که از فشار
قبر نجات یابد و روایت شده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه
بنت اسد را که والده امیرالمؤمنین است بسیار دوست میداشت و از برای
اینکه حق تعالی عذاب قبر را از وی دفع نماید قمیص خود را کفنش ساخت
و در قبرش بپهلو خوابانید و از حضرت امام جعفر صادق ع پرسیدند که کسی را

را از نشن

دار کشند چگونه رفع می‌نماید آن حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی او را
امر میفرماید که او را رفع دهد مانند رفع زمین و از روایات اهل بیت علیهم
السلام فهمیده میشود که بیشتری عذاب قبر از سخن چینی و بدخلقی و از بول
اجتناب ناکردن است اگر پرسند که فایده جریدتین چیست جواب آنکه سنت
نبوی صلی الله علیه و آله و از صلوات الله علیهم مستفاد میشود که فایده جریدتین
دفع عذاب قبر است بلکه از بعضی روایات فهمیده میشود که از جریدتین دفع عذاب
قبر است بلکه از بعضی روایات فهمیده میشود که اگر جریدتین را تا تازگی در قبر دفن
نمایند باعث تخفیف عذاب میشود اگر پرسند که سبب آنکه جریدتین سنت
پیغمبران شده چیست جواب آنکه از اهل سنت فهمیده میشود که چون حضرت آدم علیه السلام
از بهشت بزمین آمد در روی زمین تنها بسر میبرد پس از تنهائی و بی انسی شکایت
به درگاه حق سبحانه و تعالی کرد درخت نخل را آفرید که انیس او باشد پس حضرت
آدم علیه السلام با وی انس میگرفت و چون وفات حضرت آدم در رسید وصیت
فرمود که با وی جریده نخل را دفن نمایند که در قبر انیس وی باشد چنانکه در دنیا انیس
وی بوده بنابرین وضع جریدتین سنت شد اگر پرسند که با آنکه وضع جریدتین سنت
پیغمبران است چونست که سنیان بکلی آن را ترک کرده‌اند و از مبتدع شمرند کسی که آن عمل
کرده او را آزار میکنند جواب آنکه سنیان بعضی اقرار دارند که جریدتین سنت است

و حدیث در باب جریدتین در کتب همهٔ ایشان نیز هست اما لغو اند و چند
چیز است که رافضیان از شعار خود ساخته اند و اگرچه سنت است اما از ترک
ترک میکنیم جریدتین و بیشتر بدعت کردن و قبر را مسطح ساختن ای
عاقلان نظر کنید بر دینداری ایشان و ببینید که سنتهای رسول الله
صلی الله علیه وآله که همه را باطل و ترک میکنند و این طرفه است که میگو
یند که ما از اهل سنتیم باین معنی که به سنتهای حضرت رسول صلی الله علیه
عمل میکنیم اگر پرسند که آیا غیر جریدتین چیزی دیگر باشد که عذاب قبر را
دفع نماید بگو که از بعضی روایات اهل بیت علیهم السلام فهمیده می شود
که اگر کسی از ظهر پنجشنبه تا ظهر جمعه بمیرد از عذاب قبر ایمن خواهد بود
و روایات شده که هر که مداومت به سورهٔ زخرف نماید
الله تعالی او را ایمن می سازد از فشار قبر و جانوران قبر و همچنین
روایات شده که خواندن سورهٔ ن در هر شب جمعه موجب ایمنی
است از فشار قبر و دود و آتش و در علل مذکور است که مدفون در نجف اشرف از
عذاب قبر ایمن است اگر پرسند که عذابی که مؤمن در قبر میکشد کفارهٔ
گناهان او میشود یا نه بگو که از روایات اهل بیت علیهم السلام مفهوم میشود که بدی
در دنیا مؤمن غالبی را بغمها و المها و مرضها مبتلا میسازد که تا کفارهٔ گناهان او شود.

شود اگر بر وی یعنی از آن آن باغ باشد جان دادن را بر وی دشوار می‌سازد تا
تا کفاره گناهان وی بر طرف شود و عذاب قبر را باعث می‌شود تا پاک و مطهر گشته
در آید اگر پرسند که آیا در هنگام قبر آدمی را انسی و یاری می‌باشد گوییم که از اخبار و احادیث
اهل بیت معلوم می‌شود که در قبر مؤمن مردی داخل می‌شود به بهترین هیأتی پس مؤمن از
وی می‌پرسد که تو کیستی که من بسیار از تو انس می‌یابم پس در جواب گفت می‌گوید که
من اعتقاد نیکو و عمل صالح توام پس آن شخص از پیش مؤمن خواهد بود اگر پرسند که
حال کافر چون است گوییم که از روایات اهل بیت علیهم السلام معلوم می‌شود در حق او
کافر در صورت مردی بد هیئت قبیح المنظر و بد هیأت و بد بوی می‌آید در قبر وی
می‌آید و وی را از دوزخ بر وی بشارت می‌دهد و شعله‌های آتش دوزخ بر وی می‌زند و او را
بسیار آزرده و نوحه می‌دهد بزرگ بر وی مسلط گرداند که تا دیر او را گزند اگر پرسند که دلیل بر زنده
شدن در قبر و سؤال قبر و عذاب قبر چیست گوییم که دلیل برای این اجماع و اتفاق جمیع
مسلمانان است و احادیثی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام متواتر
و اگر پرسند که ارواح مؤمنان بعد از مفارقت ابدان کجا است گوییم که از اخبار
اهل بیت علیهم السلام مستفاد می‌شود که ارواح ایشان را در بهشت می‌برند بعد از
موت که از جمله بهشت می‌باشد اگر پرسند که روح مؤمن بعد از مفارقت از بدن
مؤمنان ملاقات می‌نماید و خبر را از ایشان می‌پرسد گوییم که از اخبار اهل بیت مستفاد

[illegible]

می‌شود که چون ارواح ایشان از بدن خاکی مفارقت نماید تعلق می‌گیرد به بدن لطیف مانند
این بدن که در دنیا داشته‌اند و ارواح با یکدیگر ملاقات می‌نمایند و یکدیگر را می‌شناسند و چون
شخصی میرد و وارد شود بر ارواح رسد احوال کسانی که مانده‌اند از وی می‌پرسند اگر چنانچه خبر دهد
که هنوز ایشان زنده‌اند امیدوار می‌شوند که شاید به ایشان برسند و اگر چنانچه خبر دهد
که فلان مرد از وی ناامید می‌شوند و می‌گویند قد هوی قد هوی یعنی هلاک شد و اگر پرسند
که آیا ارواح به منزلهای خود رجوع می‌کنند بگو که از ارواح اهل بیت علیهم السلام فهمیده
می‌شود که ارواح مؤمنین به خانه‌های خود رجوع می‌نمایند و بر خوبیهای اهل بیت خود مطلع
می‌شوند و با سرور و خوشحالی برمی‌گردند و بر بدیهای ایشان مطلع نمی‌شوند و هر کس را فهمید
بهشت است از رجوع کند در احوال و اطلاع اهل بیت بیشتر است و اگر از احوال
قیامت پرسند بگو که روز حساب پنجاه هزار سال است و هول این روز فوق عظیم است
و انبیا و اولیا از شدت که بیان نموده‌اند آیات قرآنیه در بیان هول قیامت بسیار
است و از آن جمله در این آیه اشاره به هول و عظمت این روز شده یا ایها الناس اتقوا
ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت وتضع کل ذات
حمل حملها وتری الناس سکاری وما هم بسکاری ولکن عذاب الله شدید یعنی ای مردم
بترسید از خدا بدرستی که زلزله روز قیامت چیزیست عظیم روزی که غافل می‌شود
هر زن شیردهنده از طفل شیرخواره خود و می‌گذارد هر زن باردار بار خود را و می‌بینی مردم

را مست

پس امامت نپرسند بلکه عذاب خدا است چنانچه ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب اعتقادات
نقل نموده که شخصی از حضرت سید المرسلین صلعم التماس نمود که ریش مبارکت زود سفید شده
حضرت در جواب فرمود که سفید گردانیده است ریش مرا چهار سوره قرآن هود و واقعه
و عم و اذا الشمس کورت اگر بپرسند که حساب چگونه است بگو در روز قیامت حساب نعمتها
ی دنیا را از بنده میگیرند و علی ابن ابراهیم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده
که در روز قیامت بنده از مقام برنمیدارد تا آنکه چهار چیز از وی بپرسند اول آنکه
عمر را در چه صرف نموده و بدن خود را در چه کهنه ساخته و مال خود را از کجا کسب نموده
و در چه خرج کرده و دیگر بپرسند از محبت اهل بیت و حق تعالی در چندین آیه خبر
داده و از آنجمله در سوره غاشیه فرموده ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم اگر بپرسند
که کتاب چگونه است بگو هر کس نامه اعمالش را بدست راست دهند به بهشت میرود و اگر
بدست چپ دهند او را بجهنم برند و در حساب آسان گیرند و بر کافر دشوار میگیرند اگر بپرسند که دلیل
بر این چیست بگو که دلیل بر این قول خدا است در حق ایشان در سوره انشقاق فرموده که فاما من
اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا و ینقلب الی اهله مسرورا و اما من
اوتی کتابه وراء ظهره فسوف یدعوا ثبورا و یصلی سعیرا اگر از تو بپرسند بگو
که حق تعالی در کلام مجید خبر فرموده و خبر داده که در روز قیامت اعضای آدمیان بر خلق
داده در حقش گواهی میدهد و از جمله اخبار که حضرت رسول صلعم فرموده بگو که اعتقاد

خدا و رسول

رسول

بحوض رسول الله واجب است زیرا که در این باب احادیث متواتر است و از حضرت رسول
روایت است که من لم یؤمن بحوضی فلا اورده الله حوضی یعنی هر که ایمان بحوض من نیاورد
خدا او را وارد حوض من نسازد و از آثار ائمه علیهم السلام مستفاد میشود که حوض در
صحرای محشر واقع است و از جمله احادیث این است که علی بن ابراهیم از حضرت امام جعفر
علیه السلام پرسیده و نقل نموده که در روز قیامت الله تعالی مردمان را از تشنگی فزع بسیار
دارند تا آنکه جگرهای و قلبهای ایشان ریخته شود و نفسها بجهت بزنند و بعد از آن منادی
الهی از پیش عرش حضرت ختم الانبیا را طلب نماید پس آنحضرت پیش از همه پیش آید
تا آنکه بحوض رسد که عرض آن مقدار باشد از ایله تا صنعا که از بلاد یمن است پس در پیش حوض
توقف نماید و حضرت امیر المؤمنین را طلب نماید پس آنحضرت پیش آید و با حضرت رسول الله
بایستد و مردمان را رخصت دهند که بگذرند پس جماعتی بطرف حوض آیند و جماعتی دیگر را باشند
و نگذارند که خود را بحوض رسانند و چون حضرت رسالت پناه جماعتی از گناهکاران شیعه ببیند
که نمیگذارند که بطرف حوض آیند از روی مرحمت بگرید و گریه اش آید و بگوید که پروردگارا
می‌بینم که شیعیان علی را بدوزخ میبرند و نمیگذارند که بطرف حوض می‌آیند پس خدا
ملکی را نزد حضرت رسول فرستد که بگوید ای محمد شیعه علی را بتو بخشیدم بسبب دوستی
دختر تو پس ایشان بطرف حوض آیند و بسعادت قرب اهل بیت علیهم السلام فایز گردند
و در چندین کتاب از کتابهای اهل سنت این حدیث مذکور است که حضرت رسالت پناه

فرموده

فرموده‌اند که در روز قیامت جماعتی را از امت من به جانب دوزخ می‌برند
که در پیش حوض نزد من آیند پس من چون ایشان را بدین حال ببینم بگویم که پروردگارا
این جماعت صحابه منند پس جواب گفته شود که نمی‌دانی که ایشان بعد از تو چه کار کردند
پس ایشان را به جانب دوزخ برند بر عاقل پوشیده نیست که مراد از صحابه بعد از تو
حضرت رسول اکرم فرموده‌اند که سبب محرومی ایشان از ورود حوض به جهت دوری از کسانیکه
خلافت حضرت امیرالمؤمنین بود و منکر امامت بلا فصل حق بودند در کلام مجید اشاره به این
لطف حضرت رسول اکرم با حضرت امیرالمؤمنین فرموده که افان مات او قتل انقلبتم
علی اعقابکم یعنی آیا اگر رسول بمیرد یا کشته شود شما به عقب برخواهید گردید حضرت رسول
اشاره به این آیت ارشاد نموده و مکرر حضرت امیر فرموده که انت منی بمنزلة هارون من موسی
یعنی تو نزد من آن منزلت داری که هارون نزد موسی داشت و در این کلام اشاره به سبب
چنانکه امت موسی از هارون برگشتند و گوساله پرستی اختیار کردند همچنین امت من از تو
برخواهند گشت و در کتابهای سنیان این حدیث مذکور است و سنیان از صحیح مسلم
و در کتابهای سنیان مذکور است که حضرت علی گفته که رسول خدا با من گفت
که امت من با تو بیوفائی کنند و این حدیث را سنیان در کتابهای خود روایت نموده‌اند
که حمیدی از مسلم روایت کرده که حضرت رسالت پناه فرموده‌اند و به دوزخ خواهند برد و حضرت
شفاعت ایشان نخواهد کرد و این حال گفته‌اند که جمیع صحابه را ... کسی نباید که نسبت

نگویند و ایشان را لعن نکنند و هر چند بعضی از حضرت رسول را نمودند در مقام عذر میگویند که ایشان
اجتهاد کرده اند و خطا کرده اند و نوشته اند که کسی اگر در اجتهاد بسیار خطا کند او را لعن نتوان
می باید نمود اگر پرسند که کوثر که در آن بکوثر هست همین حوض است باز بگو که بعضی گمان کرده اند
که کوثر همین حوض است اما آنکه از اخبار اهل بیت علیهم السلام فهمیده میشود این است که کوثر نهری
در بهشت و آبش از شیر سفیدتر است و از عسل شیرین تر است و در کنار آن قلعه ها است
از در و یاقوت و اگر از میزان پرسند بگو که میزان ترازوئیست که بدان نامه های اعمال بندگان را
می سنجند و بعضی گفته اند که میزان کنایه از عدل پروردگار است اگر پرسند که دلیل بر وجود میزان
چیست بگو که دلیل بر وجود میزان قول خدا و رسول است و حق تعالی در سوره قارعه فرموده
فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة و اما من خفت موازینه فامه هاویة اگر از شفاعت پرسند
بگو که اعتقاد به شفاعت حضرت رسالت پناه واجب است و در آیات در این باب متواتر
و از حضرت رسول صلعم روایت است که من لم یؤمن بشفاعتی فلا اناله الله شفاعتی یعنی هر
که بشفاعت من ایمان نیاورد پس نرساند بوی الله شفاعت مرا و از حضرت امام جعفر
صادق ع روایت است که من انکر ثلثة اشیاء فلیس من شیعتنا المعراج و المسائلة فی القبر
و الشفاعة یعنی هر که انکار سه چیز بکند نه از شیعه ما است و آن معراج حضرت رسول ص و سؤال
قبر و شفاعت و باز از حضرت امام جعفر صادق ع روایت است که شفاعتنا لاهل الکبائر من شیعتنا
و از حضرت رسول ص نقل است که ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی پس معلوم شد که شفاعت

ابرای

از برای اهل بهشت است شفاعتی که بی توبه مرده باشند اما اهل نیکوکار به برکت هر فرض و
واجب و غسل جمعه و صوم و حج و غیر آن از حسنات آمرزیده میشوند و احتیاج به شفاعت
شفاعت ندارند اگر اصرار بر صغیره نداشته باشند اگر پرسند که اصرار بر صغیره چه معنی دارد
بگو که معنیش این است که صغیره کند و از کرده پشیمان نشود بلکه قصد عود داشته باشد که
دیگران گناه را بکنند و این اصرار باعث این میشود که صغیره کبیره شود و حدیث است که لا صغیره
مع الاصرار و لا کبیره مع الاستغفار یعنی صغیره نیست با اصرار و کبیره نیست با استغفار
اگر پرسند که شفاعت از برای اهل کبیره واقع میشود یا نه بگو که شفاعت در حق فرقه میشود
از برای کسی که دینش درست و پسندیده باشد و اعتقاد درست بجمیع تکلیفهای خدا
و رسول داشته باشد و به ائمه و ثواب و عذاب حق است زیرا که حق تعالی در کلام مجید
فرموده که و لا یشفعون الا لمن ارتضی و تفسیر این آیه از حضرت امام رضا علیه السلام
وارد شده که شفاعت نمیکنند مگر از برای کسی که دینش پسندیده باشد اگر پرسند
که غیر حضرت رسالت پناه کسی دیگر اهل شفاعت هست یا نه بگو که ائمه علیهم السلام و
شیعیان ایشان همگی اهل شفاعت اند و نقل است که کمترین مومنان سی کس را شفاعت میکند اما ای عزیز
می باید که اکثر توبه کنی و خود را از جرات گناه و معصیت باز داری و غره بشفاعت
نشوی چرا که آیات قرآن و مجید عظیم است و در کتب ابن بابویه حدیثی نقل کرده
مضمونش این است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که هر کسی که بنده را از برای

از آن با آتش در قیامت صد سال نگاه میدارند تا ببینند که زنان و برادران خود را در بهشت ابد

که وصال ایشان برسد و چون قرآن کریم شفاعت کرده است که بعضی را بعد از دخول جهنم

شفاعت نماید و قبل از این از حضرت امیر المؤمنین ع نقل شده که فرمودند که بعضی از گناهان

هستند که شفاعت به ایشان نمیرسد مگر بعد از آنکه ایشان را سیصد سال عذاب نمایند و در

ممکن است که چون بنده مکرر گناه کبیره کند دلش تیره شود و در جان دادن شیطان به آسانی از دین

نقد ایمان را باید و از حضرت امیر المؤمنین ع روایت است که لا شفیع انجح من التوبة یعنی شفیعی

رستگار سازنده تر از توبه نیست اگر پرسند که گناه کبیره که احتیاج به توبه یا شفاعت دارد

و به طاعات و حسنات بخشیده نمیشود حق تعالی در این آیه بیان آن فرموده که ان تجتنبوا

کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریما بدانکه گناه کبیره گناهی

چند است که پروردگار عالم از برای آن آتش جهنم وعده نموده و در روایات مختلف در بیان گناهان

کبیره واقع شده پس اگر کسی خواهد که از جمیع گناهان کبیره اجتناب نماید باید که از این گناهان

دوری نماید شرک بخدا و کشتن نفس و قذف محصنه و اکل مال یتیم و زنا و فرار از معرکه جنگ در وقتی

که در خدمت نبی یا امام یا نایب امام بوده باشد و عقوق والدین و لواطه و سحر و ربا و قسم و گواهی

دروغ و کذب بر خدا و رسول و در دین بدعت نمودن و با اولیای خدا دشمنی کردن و ربا و خمر

و کذب و دزدی و کبر و از دار الاسلام بدار الکفر رفتن و از رحمت خدا نا امید شدن و از عفو

الهی ایمن شدن و گوشت مرده خوردن و خون خوردن و گوشت خوک خوردن و خوردن حیوانی

که با مسلمانان گشته باشند و بخت و قمار و خیانت در بیت المال و خیانت در این دو زن
و اعانت ظالمین کردن و مال مردمان را بقدرت نگاه داشتن و اذا نمودن و امر و فریب
و خیانت نمودن و بملاهی مشغول شدن مثل خواندن و تار زدن و شاره و دف و نی و غیر آن
از آلات ملاهی و ترک نماز و ترک زکوة و ترک حج و نقض عهد و قطع رحم و اصرار بر گناهان
صغیره داشتن اگر پرسند که حقیقت توبه چیست بگو که توبه آنست که از گناهان پشیمان شوی
و عزم کنی که دیگر پیرامون آن نگردی و اگر حق الله باشد و قضائی داشته باشد مثل نماز و روزه
بکردن آن مشغول شوی و اگر چنانچه حق الناس بوده باشد سعی نمائی که حقهای ایشان را
بدهی اگر دسترس داشته باشی و قدرت بر ادای آن نداشته باشی از ایشان حلال
طلب نمائی و اگر حلال نکنند عزم نمائی که هر وقت که بهم رسانی حق ایشان را بدهی و اگر چنانچه
حق جمعی در ذمه داشته باشی و ایشان را نشناسی و منزل ایشان را ندانی حق
ایشان را تصدق نمائی و اگر چنانچه مرده باشند اگر جسم وارثان و دست یابی بایشان بدهی و بایشان نرسانی
از جانب ایشان تصدق نمائی و اگر زنده نباشند از برای ایشان استغفار کنی و از حق تعالی از برای ایشان
طلب نمائی و اگر از صراط پرسند بگو که از اخبار و احادیث اهل بیت علیهم السلام معلوم میشود که
صراط پلی است بر جهنم که مؤمنان میباید از آن بگذرند و حقتعالی در قرآن مجید فرموده و ان
منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا از
آیه معلوم میشود که همه کس داخل جهنم میشوند اما مسلمانان ضرری نمیبرند و اما

داخلان در جهنم میشوند زیرا که رحمت بهشت از بهشت کسی که داخل

جهنم نشود پس نجات میدهد هم از جهنم برای آنکه متقی باشد و واسطه این که داخلان را

در جهنم برای او در آمده و اگر از بهشت برسند محروم در حقیقت بهشت از حد بیرون است زیرا

که مشهور و در بعضی است و پروردگار در آیات بسیار در وصف بهشت و نشستن

در کلام مجید ذکر فرموده از آنجمله در سوره البقره که ذکر کرده و بشر الذین آمنوا وعملوا

ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی

رزقنا من قبل واتوا به متشابها ولهم فیها ازواج مطهرة وهم فیها خالدون و از حضرت

رسول صلعم روایتست که حصار بهشت یک خشتش از طلاست و یکی از نقره و گلش از

و ملاطش مشک اذفر است و کنگره‌اش از یاقوت سرخ و سبز و زرد است و درهای بهشت

دارد و در رحمت از یاقوت سرخ است و در شکر دو دیگر است و از یاقوت سفید است

میان این دو دیگر به قدر پانصد سال راه است و این در را حضرت ذوالجلال باطبق و لولو یا

و به او از عبد میگوید که خدایا اهل من را نزد من آر و در بالا در بهشت کنگره و در یاقوت

زرد است و از این در کسی داخل میشود و آنکه از در انعم صدقات که از اهل زهد در

داخل میشود و چون از این در داخل بهشت شوند و در کنیسهای یاقوت که محدوف از

وارید باشند نشسته باشند در دو نهر جاری آنجا دو سیر میکنند و جنت عدن

در وسط جنت واقع شده و حصارش از یاقوت سرخ است و در کنکشی مروارید است و از

یکی

ابن عباس روایت است که جنت عدن را الرحمن بدست قدرت آفریده و او را از همه خلق آسمان و زمین
پنهان داشته و پنهان و پوشیده خواهد ماند تا اهل بهشت در آن داخل شوند و بدانکه روایت
است که در آنجا درختی است عظیم که آب روان بر سر هر درجه بیرون آید از دو طرف
راست و چپ درخت چشمه است که چون آدمی از آن چشمه بخورد پاک شود و غسل از آن چشمه
پاک شود و موی بیشمار از بدنش ریخته گردد و از درخت چپ درخت چشمه حیات بهشت
چون برای غسل کند حیات ابدی یابد و از درد و مرض و رنج و سرما ایمن گردد و ابد
ملک تعالی ملایکه را امر فرماید که دوستان مرا به بهشت برید و ایشان را با خلایق بهار بیارید چون
ملایکه بیایند به در بهشت برسند و حلقه بر در زنند و از حلقه آوازی برآید حوری که از برای
ایشان آفریده شده اند برسند پس خوشحال و شادمان شوند و حوریان دوستان خدا را به
محبت پیش آورند و داخل شوند و بهشتیان نشینند بر تختهای مرصع که از برای دوستان خود دلنشسته
آفریده از در یاقوت و زبرجد و سقفش از طلا و هر کوشکی هزار در است و بر هر دری حلقه هر
است و فرشها از حریر و دیبا با رنگهای مختلف بر بالای هم افتاده و چون دوستان خدا
بمنزلهای خود داخل شوند تاج پادشاهی بر سرشان نهاده اند و بر بدنهای ایشان لباسهای
از حلهای بهشت با رنگهای مختلف پوشانند و در زیر مسکنهای ایشان آبهای روان باشد
و هیچ مؤمنی نیست که او را باغهای بسیار و نهرهای شراب و آب و شیر و عسل نباشد
و هر مؤمنی را بخشند حوری بسیار و چهره زنان از زنان دنیا و صاحب جمالی با حوری میگذرانند

و بس عنی با آدمی دار برای دوستان خدا نقل شده که چون ملایک از جانب پروردگار
بنزد یکی از دوستان خدا آیند جاجبان و دربانان نگذارند که بنزد او بعشرت خدا آن
دوستان خدا آیند بلکه بعد از آنکه اذن و رخصت حاصل نمایند با تحیت و سلام آن دوست خدا را
ملاقات کنند و روایت است که کمترین اهل بهشت را پروردگار بمقدار هزار سال راه از بهشت میدهد
و نعمتش را پروردگار فرو میریزد بنحوی که اطراف مملکت خود را که هزار سال راه است تواند دید و در بهشت
درختی است که اصلش در خانه حضرت رسالت پناه است و هیچ مؤمنی نیست که شاخی از آن در
خانه اش نباشد و هر کس را هر چه بخاطر گذرد از انواع میوه ها و نعمتهای آن شاخ ظاهر شود و از برای او
حاضر سازند و روایت است که هر مرد را در بهشت اشتهای صد مرد میدهند و چون انواع
نعمتها تناول نماید و شراب طهور بر سر آن بیاشامد همه هضم شود و از وی بول و غایط هم
نرسد بلکه از بدنش عرقی بیرون آید از مشک خوشبوی تر اما جهنم پس بدانکه جهنم مقر اهل غضب
المعرفت است و چنانچه فضل الهی عظیم است در کلام مجید آیات بسیار در بیان انواع عذاب
جهنم واقع شده و از آن جمله در سوره نساء فرموده که ان الذین کفروا بایاتنا سوف نصلیهم نارا
کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب و روایت شده که جهنم را هزار سال
افروختند تا آنکه سرخ شد و هزار سال دیگر افروختند تا آنکه سفید شد و هزار سال دیگر افروختند تا سیاه شد
است و زنجیری که از برای جهنمیان ساخته اند طولش هفتاد هزار ذراع است اگر حلقه از آن زنجیر بر روی دنیا
دنیا گذارند بگدازد و طعام اهل جهنم زقوم و ضریع است و اگر یک قطره از آن بمشام اهل دنیا

برسند همه هلاک شوند و مختصری از کلام حضرت امام محمد باقر در صفت اهل جهنم آنکه اهل جهنم
در جهنم مانند سگان و گرگان از الم عذاب فریاد میکنند ایشان را نمی میرانند و تخفیفی در عذاب
نمیدهند همیشه گرسنه و تشنه و کور و کر باشند و چهره سیاه روی و ذلیل و پشیمان باشند و مغضوب
و حمیم می آشامند و بگفتن جهنم ایشان را میدرند و ملایک عذاب بر ایشان رحم نمیکنند و اگر
دعا کنند مستجاب نمیشود و از حاجتی طلبند بر آورده نمیشود این بود مختصری از احوال جهنم
اعوذ بالله من النار و اشد الحزن اگر بپرسند که بهشتی کیست و دوزخی چه کس است بگو که
مشرکان و کافران و منافقان و جمیع غیر در جهنم مخلد خواهند بود زیرا که حق تعالی در کلام
مجید خبر داده که ایشان در آتش جهنم مخلد خواهند بود و کذب بر حق تعالی محال است و
اجماع نیز بر این شده پس اگر کسی اعتقاد کند که ایشان را نجات خواهد بود و کذب بر حق
کافر است مؤمنی که گناه نکرده باشد یا توبه کرده باشد پیشه شهید در بهشت مخلد بود و بعضی
از اهل جهنم عذاب نمایند زیرا که عذاب مطیع و باب فتح و امان کسانی که اقرار و اعتقاد
بجمیع گفتهای خدا و رسول داشته باشند و با این حال خود را بگناهان آلوده کرده
باشند شفاعت حضرت رسول الله و ائمه علیهم السلام امید وار خواهند بود پس اگر
شفاعت ایشان قبل از دخول جهنم واقع شود از جهنم رستگاری یافته به بهشت داخل
شوند و اگر بعد از دخول جهنم ایشان را شفاعت کنند ایشان را از جهنم در آن وقت
بیرون آورند و به بهشت داخل سازند و اگر چنانچه ایشان را شفاعت ننمایند

گناه عذاب کنند و آنگاه از جهنم نجات یافته به بهشت داخل شوند بدانکه مقدمات اسم وجوب ست
و غسل و تیمم اما وضو نیت در او واجب است و احتیاط آنست که قصدش از کردن وضو رفع
حدث و مباح بودن نماز و اطاعت امر خدا باشد و باید که متصل به نیت رو را بشوید و شستن
دادن رستنگاه موی سر است تا پایین زنخ و آنچه بر آن انگشت ابهام و انگشت میان بگردد
و احتیاط آنست که آب را بر رستنگاه موی سر ریزد و دست را پایین کشد و بشوید تا پایین
و بعد از آن احتیاط چنان است که از مرفق آغاز بشوید تا سر انگشتان و اگر انگشتری در دست باشد
باشد آب به زیر آن رساند و احتیاط آنست که اگر چرکی در زیر ناخن بوده باشد از آن بکشد
پاک نماید و همچنین در غسل و بعد از آن دست چپ را به نحوی که دست راست را شسته بشوید و بعد
از آن به باقی مانده تری اندکی از پیش سر را مسح نماید و احتیاط آنست که کمتر از مقدار سه
انگشت نباشد و بعد از آن پشت پا را احتیاط آنست که از سر انگشتان تا بیخ ساق پای مسح
و اگر بیند که پشت پا را به کف دست مسح نماید واجب باشد یا حایض یا مستحاضه یا نفسا
یا دست بر میت گذاشته باشد بعد از آنکه بدنش به سبب مرگ سرد شده باشد و او را
غسل نداده باشند باید که در این چند صورت غسل کند و نیت در غسل واجب است
چنانچه در وضو واجب است و باید که متصل به نیت آب بر سر ریخته بشوید و احتیاط
آنست که بعد از شستن جانب راست را بشوید و بعد از آن جانب چپ را بشوید و
کافیست اگر نیت کرده یکبار به آبی فرو رود و اگر نبودن آب یا بیماری مانع شود
و تیمم

و غسل باشد واجب است که بعوض وضو و غسل تیمم کند و در تیمم نیت واجب است و در نیت
قصد چنین کند که تیمم میکنم از برای مباح بودن نماز واجب از برای فرمان برداری خدا
و متصل به نیت دست بر خاک زند و جبهه و دو جبین خود را از رستنگاه موی سر تا طرف بینی
بهر دو کف مسح نماید و بعد از آن مسح کند پشت دست راست را بکف دست چپ و بعد از آن
بکف دست راست پشت دست چپ را مسح نماید و اولی آنست که در تیمم بدل وضو
و غسل هر دو دو بار دست بر خاک زند یکبار از برای مسح پیشانی و یکبار از برای مسح
پشت دست و بعد از آن واجب است که چون وقت نماز داخل شود رو به قبله کند با بدن و رخت
پاک از نجاست مگر آن نجاستی که شارع از آن معفو فرموده باشد شروع در نماز نماید و اگر
رخت و بدن به بول نجس شده باشد دو بار بشوید مگر احتیاط آنست که هر نجاستی که باشد
دو بار بشوید و چنانچه رخت باید که نجس نباشد باید که مغصوب و ابریشم محض نباشد و از
پوست و پشم و موی حیوانی که گوشت آن را نخورند نباشد الا خز خالص و سنجاب و احتیاط
آنست که در پوست خز و سنجاب نیز نماز واقع نشود و پس چون پاک بدن و رخت خود
متوجه قبله شود باید که پیش از نماز به هفده فصل اذان و هفده فصل اقامت بجای آورد و مشهور
میان علما آنست که اذان و اقامت هر دو سنت اند و احتیاط آنست که اذان و اقامت را
در هیچ نمازی ترک ننمایند مگر آنکه دو نماز را در یک وقت بجای آورند که در این صورت بیک اذان و دو
اقامت اکتفا میتوان نمود و اولی آنست که بغیر از آن اکتفا نکنند الا در صورت حضور امام جمعه

صادق علیه السلام داخل شود بدانکه در خبر صحیح آمده که حماد ابن عیسی گفت که حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام گفت بمن روزی که ای حماد میدانی نماز کردن را گفتم یا سیدی من حفظ
کرده ام کتاب حریز را در نماز نوشته است پس فرمودند که برخیز و نماز کن پس برخواستم
در پیش آنحضرت و متوجه قبله شدم و شروع در نماز کردم و رکوع و سجود بجای آوردم پس گفت
که ای حماد نماز کردن نمیدانی چه قبیح است مردی شصت سال یا هفتاد سال از عمرش گذرد و
نماز تمام با حدود و شروطش بجا نیاورد حماد گفت که در نفس من هم رسید و گفتم که فدای تو شوم مرا
تعلیم کن نماز پس آنحضرت رو بقبله کرد و پشت خود را راست نموده و هر دو دست را گذاشت برا
نهای خود و انگشتان خود را با هم ضم نمود و دو قدم را از هم جدا کرد تا آنکه فاصله میان
دو قدم بمقدار سه انگشت از هم گشاده بود و انگشتان پای خود را متوجه قبله ساخت
با خشوع و شکستگی پس گفت الله اکبر پس الحمد را با ترتیل خواند و بعد از آن
قل هو الله احد خواند و بقدر یک نفس صبر کرده راست ایستاد و ایستاده گفت
الله اکبر و بعد از آن رکوع کرد و گفت که الله اکبر و بعد از آن رکوع کرد و کفها را در زانو
های خود بر نهاد و انگشتان را گشاده ساخت و زانوهای خود را بعقب برگردانید
تا آنکه پشتش آنچنان راست شد که اگر قطره آب یا قطره روغنی بر آن میچکید از جای
خود حرکت نمیکرد و گردن خود را کشید و چشمها را بر هم گذاشت بعد از آن سه بار
با ترتیل گفت که سبحان ربی العظیم و بحمده و بعد از آن پشت خود را راست نمود و چون

ازن